



رونمایی کتاب:

باقر مؤمنی، رهروی در راه بی پایان

گردآورنده و ویراستار: ناصر مهاجر

نشر نقطه ۱۳۹۸/۱۹/۲۰، آلمان

عکس از حمید آزمون

شنبه ۲۸ سپتامبر ۲۰۱۹

از ساعت ۱۴:۳۰ تا ۱۷:۳۰

آمفی تئاتر دانشکده‌ی علوم انسانی

La maison des Sciences de l'homme
Paris-Nord, MSH Paris-Nord

20 Avenue George Sand, 93210 Saint-Denis
Amphithéâtre au Premier étage (Lecture Hall at First Floor)
Métro : Front Populaire (ligne 12)

مهناز متین خوش آمد

۱۵ / ۰۰ ناصر مهاجر

نویسنده و پژوهشگر تاریخ معاصر ایران

در چرایی رهروی در راه بی پایان

۱۵ / ۱۵ بنفشه مسعودی

طراح و برگ آرا

مؤمنی آرشیویست

۱۵ / ۳۰ محمدرضا فشاهی

مدرس بازنشسته‌ی رشته‌ی فلسفه‌ی تطبیقی دانشگاه پاریس ۸

با مؤمنی، از ممنوعه تا مشروطه و بعد

۱۵ / ۴۵ ناصر رحیم‌خانی

کنشگر و پژوهنده‌ی تاریخ سیاسی ایران پس از مشروطه

باقر مؤمنی: پلی میان دو نسل

۱۶ / ۰۰ مهرداد وهابی

استاد اقتصاد دانشگاه پاریس ۸

اندیشه‌های کمونیستی مؤمنی، تجدد و نقد غرب‌زدگی

۱۶ / ۱۵ رضا اکرمی

کنشگر سیاسی

مؤمنی، کنشگر سیاسی

۱۶ / ۳۰ تورج اتابکی

استاد تاریخ اجتماعی در پژوهشکده‌ی بین‌المللی تاریخ اجتماعی (هلند)

باقر مؤمنی و تاریخ‌نگاری معاصر ایران

۱۷ / ۰۰ محسن یلفانی

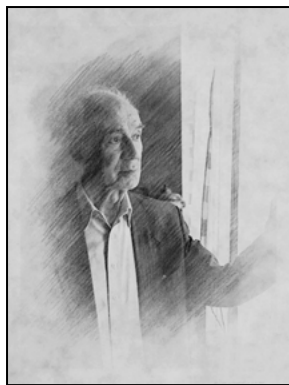
نویسنده، نمایش‌نامه‌نویس و کارگردان تئاتر

در ستایش وفاداری و پایداری

۱۷ / ۱۵ باقر مؤمنی

سیاس

۱۷ / ۲۰ امضای کتاب



پس از ظهر روز ۲۸ سپتامبر ۲۰۱۹ برنامه‌ی روغمایی کتابِ باقر مؤمنی، رهروی در راه بی‌پایان که به تازگی از سوی نشر نقطه انتشار یافته و ناصر مهاجر آن را تهیه و ویراسته، در پاریس برگزار شد. گرداننده‌ی این نشست مهناز متین بود. بر آن شدیم که همه‌ی گفتارهای این نشست را بی‌کم و کاست به شکل مجموعه‌ای در اختیار دوستداران تاریخِ روشنفکری و سیاسی ایران معاصر قرار دهیم. شایان بازگویی‌ست که پیش از هر گفتار، مهناز متین در بازشناساندن هر سخنران متن کوتاهی را که نوشته بود به آگاهی شرکت‌کنندگان رساند. آن شناسه‌ها را به همان شکل و ترتیب که او بر زبان راند، در این پرونده بازتابانده‌ایم. این نیز شایان توجه است که مهرداد وهابی تنها سخنرانی بود که با تکیه بر یادداشت‌هایش سخن‌راند و به این سبب فایل صوتی سخنرانی وی را می‌شنوید. از حمید فدوی که با دقت ستایش‌آمیزی این گفتار را آماده‌ی پخش ساخت، سپاسگزاریم.
تارغای نقطه

مهناز متین

خوش آمد

خانم‌ها، آقایان، دوستان؛ با سلام
من مهناز متین، از طرفِ کمیته‌ی برگزاری برنامه‌ی امروز به شما خوش‌آمد می‌گویم. ممنونم از کمیته‌ی برگزاری برای اعتمادی که به من کرد و اداره‌ی این مراسم را به عهده‌ی من گذاشت.
مراسم امروز به مناسبتِ انتشار مجموعه‌ی دو جلدی‌ای‌ست با عنوان: «باقر مؤمنی، رهروی در راه بی‌پایان» که ناصر مهاجر گردآورنده و ویراستار آن است و نشر نقطه ناشر آن. این مراسم در عین حال بزرگداشت باقر مؤمنی‌ست؛ روشنفکر مبارزی که عمری را به پژوهش در تاریخ اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایران گذرانده، در عرصه‌های گوناگون قلم زده و کتاب‌ها و مقاله‌های ماندگاری بر جای گذاشته. روشنفکری که نظر را با عمل توأم کرده؛ در راه عدالت اجتماعی، آزادی سیاسی و استقلال ایران گام‌های بلندی برداشته است.
برنامه‌ی امروز، تا حدودی فشرده است. اولاً به دلیل محدودیت وقت برای داشتن این سالن، و دوم به دلیل مراسمی که برای یادمان کشتار بزرگ زندانیان سیاسی (۱۳۶۷) امشب در پاریس برگزار می‌شود. بی‌شک شماری از شما مایل شرکت در آن مراسم هستید. بنابراین می‌بایست به موقع برنامه‌مان را به پایان رسانیم. تقاضای من از سخنرانان عزیزی که محبت کرده‌اند و دعوت ما را پذیرفته‌اند، این است که به این نکته توجه داشته باشند.

روال برنامه و ترتیب سخنرانی‌ها را در بروشوری که در اختیارتان قرار گرفته، آورده‌ایم. تنها تغییری که

در برنامه‌ی امروز نسبت به بروشور وجود دارد، غیبت ناصر مهاجر است که هم به عنوان تهیه‌کننده و ویراستار کتاب *رهروی راه بی پایان* و هم به عنوان یکی از سخنرانان، می‌بایست در میان ما حضور می‌داشت که متأسفانه بیماری نگذاشت. حالش به هیچ وجه اجازه‌ی حضور در این نشست را نمی‌دهد. به من مسئولیت داد که تأسف صمیمانه‌اش را از این غیبت ناخواسته و پیش‌بینی نشده خدمت شما ابراز کنم. مطمئنم که با دل و فکر، همراه و در کنار ما خواهد بود. بنا بود در معرفی این مجموعه‌ی دو جلدی صحبت کند. به احترام این مراسم و دوستان شرکت‌کننده، نوشته‌ی کوتاهی تهیه کرده که من در ابتدای برنامه آن را به عرض تان می‌رسانم.

پس از گفتار ناصر مهاجر، سخنرانان، پیش از سخنرانی‌شان، به طور خیلی مختصر به شما معرفی خواهند شد. این معرفی مختصر بی‌تردید حق مطلب را ادا نخواهد کرد. پیشاپیش از سخنرانان عذر می‌خواهم؛ ولی برای صرفه‌جویی در وقت ناگزیر به اختصار هستیم.

در پایان سخنرانی‌ها، اگر فرصتی بود، چند دقیقه‌ای به دوستانی که قدم رنجه کرده‌اند و به این مراسم آمده‌اند وقت می‌دهیم تا اگر نکته یا خاطره‌ای از آقای مؤمنی دارند که می‌خواهند با حاضرین در این مجلس در میان بگذارند، امکان این کار را داشته باشند. در بخش آخر، حتماً دل‌مان می‌خواهد آقای مؤمنی هم برای حسن ختام، چند کلمه‌ای صحبت کنند.

ضمناً به اطلاع تان می‌رسانم که کتاب‌ها در اینجا موجودند. دوستانی که مایل‌اند، می‌توانند کتاب را تهیه کنند. آقای مؤمنی هم در محدوده‌ی فرصت کوتاهی که به این کار اختصاص داده‌ایم، کتاب را امضاء می‌کنند. اگر ناصر مهاجر هم در اینجا بود، او هم به حتم و با کمال میل این کار را می‌کرد.

در پایان، جا دارد که از اعضای کمیته‌ی برگزاری مراسم امروز که واقعاً زحمت بسیار کشیده‌اند تشکر کنم. از دوستان، بنفشه مسعودی، حمید فدوی، رضا اکرمی، هومن آذرکلاه، انوشه مؤمنی، محبوبه امیری، ناصر رحیم‌خانی، و البته سیروس جاویدی و با تشکر ویژه از دوست عزیز مهرداد وهابی که بدون همت و پادرمیانی او نمی‌توانستیم این سالن را داشته باشیم. همچنین لازم است که از خانه‌ی علوم انسانی (بخشی از مرکز اقتصاد پاریس شمالی) یاد کنم که این سالن را در اختیار ما گذاشت. و دو تقاضا: خواهش می‌کنم تلفن‌های همراهتان را خاموش کنید. دوم اینکه به هنگام سخنرانی عکس گرفته نشود.

با تشکر از شما



ناصر مهاجر

در چرایی رهروی در راه بی پایان

خانم‌ها، آقایان، دوستان و رفقا

به سهم خودم از اینکه قدم رنجه کرده‌اید و به گردهمایی امروز آمده‌اید، از شما سپاسگزارم. ناخشنودم و ناشاد از اینکه نتوانسته‌ام در میان شما باشم در این روز که چشم به راه فرا رسیدنش بوده‌ام، روزها. بیماری، نیرومندتر از توان جسمانی‌ام است برای حضوری آرام و بی‌دردسر در این مجلس محترم. پوزش مرا بپذیرید. آنچه را که می‌خواستم با شما در میان گذارم، نکته‌وار خدمت‌تان عرض می‌کنم.

(۱) چندی پیش از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بود، پنداری در سال‌های ۱۳۵۲ یا ۱۳۵۳، که دریافتیم کاستی بزرگ نسل آزادی‌خواهان و عدالت‌جویانی را که کمی پیش و یا کمی پس از کودتای ۲۸ مرداد به دنیا آمده‌اند. این نسل - و از آن میان شخص من - به سبب‌های گوناگون، و مهم‌تر از هر چیز به سبب استبداد و اختناق چیره بر ایران آن روزگاران - که پس از «انقلاب شاه و ملت» کم‌و کیفی بی‌پیشینه یافت - از گذشته‌های دور و نزدیک خود شناخت چندانی نداشت. جای بررسی این گسست، این «انقطاع تاریخی»، این شکاف بزرگ در اینجا نیست. جا دارد اما یادآور شویم، جنبش آزادی و داد و پیشرفت مردمان ما، بهای گزافی پرداخت برای آن شکاف، آن انقطاع تاریخی و آن گسست همه‌سویه، و از آن میان گسست میان چند نسل از پیکارگران و رهروان راه آزادی، داد، استقلال و پیشرفت ایران.

(۲) شکست انقلاب بهمن ۱۳۵۷ که آن نیز زمینه‌ها و سبب‌های گوناگون دارد، و برآمدن نظامی واپسگرا و خودکامه و تبهکار، بیش از پیش سبب شد تاریخ دور و نزدیک خود را بیاموزیم و بررسی‌م؛ با دیدی بازتر و پیش‌داوری‌های کمتر. پاره‌ای از بازآموزی، خواندن، شنیدن و درنگ کردن در یادمانده‌های نسلی است که پیش از نسل پیکارگران پس از کودتای ۲۸ مرداد، در راه پیکار دموکراتیک پای نهاده بود. در این میان طبیعی بود پیش‌کسوت‌هایی که با نگاهی سنجش‌گرایانه به روندهای گذشته بازنگریسته‌اند، جایگاهی ویژه یابند.

۳) سرکوب فراگیر پس از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ که روانه‌های مهاجرت طیف گسترده‌ای از دگراندیشان و دگرخواهان ایرانی را در پی داشت و نیز تبعید پیکارگران آرمان آزادی، جدایی دین از دولت، عدالت اجتماعی، برابری حقوقی زن و مرد، نیز خودمختاری ملیت‌های گوناگون ایرانی را به همراه داشت، زمینه‌ای شد برای بازنگری راه رفته و دریافتن کژاندیشی‌ها و کژروی‌های گذشته. برای چپگرایان نسل من، پیکارگران نسل پیشین که بر پیمان خود استوار مانده بودند در راه ساختن ایرانی دموکرات، مستقل و مبتنی بر عدل و داد و رشد و پیشرفت، و نگاهی نقادانه و سنجشگرایانه داشتند به جریان‌ها و جرگه‌های سیاسی پیشین، و برنمی‌تافتند دنباله روی از هیچ قدرت و مرجعی را، جایگاهی ویژه یافتند. این گونه بود که در همان ماه‌های نخست گریز ناگزیر، با شماری دیگر از دوستان هم‌نسل‌ام، به سراغ باقر مؤمنی رفتیم که مارکسیستی مستقل می‌شناختیمش و تاریخ‌نگاری چپگرا. از او خواستیم که از زیسته‌ها و دیده‌ها و یافته‌های خود با ما بگوید و راهی را که تا آن روز پیموده بود. با روی باز پذیرفت پیشنهاد ما را. گفتگوهایی که چند هفته‌ای به درازا کشید و ره‌آوردش - جز دوستی و مهری پایدار - شناخت کمونیست‌هایی بود که از حزب توده بریده بودند؛ نیز از الگوی کشورهای سوسیالیستی «واقعاً موجود» و هرگونه دنباله‌روی، نسخه‌برداری و رونویسی فکری و سیاسی. سودای کسانی که کمونیسمی دیگر در سر داشتند؛ کمونیسمی انسان‌گرا، آزادی‌خواه، مستقل و متناسب با ویژگی‌های جامعه‌ی ایران.

۴) پس از سال‌ها دوستی و همیاری بود، سال ۱۳۷۱، که باقر مؤمنی و سوسه شد زندگی‌نامه‌ی سیاسی‌اش را به قلم کشد. مسئله را با انگشت‌شماری از یاران و دوستان نزدیکش، که این نگارنده نیز اینک از آن شمار بود، در میان گذاشت. شرح ماجرا را در پیش‌گفتار رهروی در راه بی‌پایان آورده‌ایم. اجازه دهید چکیده‌ی آن را بازگویم؛ نخست از زبان رهروی در راه بی‌پایان:

«... من با تصور اینکه ممکن است روزی هوس کنم زندگی‌نامه‌ی خودم را رقم بزنم، از چند تن از دوستان نزدیک خواهش کردم که آنچه را از من، یا خاطرات مشترک با من در یاد دارند بنویسند تا شاید در نوشتن احتمالی سرگذشت خود از آن‌ها استفاده کنم. علت هم این بود که می‌دانم من هم مثل همه‌ی آدم‌های معمولی اولاً به علت تبرئه‌جویی و خودستایی طبیعی، ثانیاً نابینایی انسانی در رویارویی با خویش و ثالثاً در اثر گذشت سال و عمر و فرسودگی ذهن و حافظه که باعث فراموشی و در هم ریختن و آشفتگی مسائل در ذهن، و بدتر از همه به تحریف حقایق منجر می‌شود، نمی‌توانم همه چیز را به یاد بیاورم و آنچه را هم که به یاد می‌آورم، معلوم نیست کاملاً با واقعیت تطبیق کند... با این همه از چند روایت،

احتمال بیرون آمدن واقعیت بسی بیش از یک روایت است.^۱

باقر مؤمنی برای نوشتن این زندگی‌نامه، مدت‌ها تدارک دید. اما پس از چندی به آن رسید که از طرح اولیه‌ای که در سر پخته بود، دست شوید. از آن پس اندیشه‌ی نگارش «رهروی در راه بی‌پایان» آرام آرام نطفه بست.

«از همان آغاز کار آگاه بودیم که زندگی باقر مؤمنی با رویدادهای زمانه‌اش پیوندی تنگاتنگ دارد. در جریان کار به یقین رسیدیم که از رهگذر زندگی این کمونیست پایبند و پیگیر می‌توانیم پرتویی بیفکنیم بر زندگی سه نسل از کمونیست‌ها و آرمان‌خواهان ایرانی.^۲»

دفتر اول کتاب، بیش و کم بر پایه‌ی گرایش آغازین باقر مؤمنی طراحی شده است: فراخواندن دوستان دیرین و نوین برای نوشتن برداشت‌ها و پنداشت‌های‌شان درباره‌ی وی. روایت‌ها را با برگزیدن شمار شایان توجهی از نامه‌های دوستانش به او، گسترش و ژرفش بخشیدیم. به نگارش تکمله‌ها، حاشیه‌ها و زندگی‌نامه‌های شخصیت‌هایی برآمدیم که در روایت‌های گونه‌گون کتاب آمده است و دربرگیرنده‌ی داده‌های تازه است و تا اندازه‌ای ناگفته. به این‌سان تصویر جامع‌تر از شخصیت مؤمنی به دست آمد، گفتار و کردار، اندیشه و عمل سه نسل از کنشگران و روشنفکران چپ‌گرا روشن‌تر گشت؛ نیز فضای سیاسی و فرهنگی روزگاران سپری شده.

دفتر دوم را گرچه بر بنیاد اندیشه‌های باقر مؤمنی و نقد و بررسی‌های سنجش‌گرایانه‌ی مهم‌ترین کتاب‌های وی از سوی کارشناسان و اهل فن بنا ساختیم، اما در اینجا نیز تلاش برای آگاهی و پُر کردن شکاف میان نسل پیش و نسل پس از کودتای ۲۸ مرداد را به فراموشی نسپردیم؛ از رهگذر پژوهش و نگارش زندگی سه نسل از کنشگران و روشنفکران چپ‌گرا.

همین جا بگوییم که این کتاب ره‌آورد همکاری تنگاتنگ بنفشه مسعودی، ناصر رحیم‌خانی، سیروس جاویدی و این نگارنده است. این چهار تن اما اگر از پشتیبانی تام و تمام باقر مؤمنی و همه‌گونه همیاری او برخوردار نبودند، رهروی در راه بی‌پایان به صورتی که درآمد است، در نمی‌آمد. از این دوست وفادار و انسان فروتن سپاسگزاریم. می‌دانیم چه دشوار بود برایش نوشتن زندگی‌نامه‌ی یاران بی‌مانندش که پیش از پدیداری کتاب، چشم بر جهان فرو بستند: محمدتقی دامغانی، هوشنگ بهزادی، مرتضی زربخت، پوری سلطانی، حسین نظری، افسر نادرشاهی، رحمت جزنی، سارا عباس‌زاده، صارم‌الدین صادق‌وزیری و بیش و پیش از همه دل‌بند پاک‌بازش اکرم فرمی‌ه‌نی.

۱ باقر مؤمنی، پیش‌گفتار کتاب *جامه‌ی آلوده در آفتاب*، محمد تقی دامغانی، نشر البرز، فرانکفورت، ۱۳۸۳، صص ۱۳ و ۱۴

۲ ناصر مهاجر، پیش‌گفتار، باقر مؤمنی، رهروی در راه بی‌پایان، نشر نقطه، آلمان، ۱۳۹۸، ص ۱۲

۵) نکته‌ی آخر اینکه امید داریم این دو دفتر نه تنها به شناخت زندگی سیاسی و روشنفکری یکی از پیگیرترین پیکارگران جنبش چپ ایران پس از شهریور ۱۳۲۰ یاری رساند، بلکه به سهم خود بتواند گوشه‌ای از توانایی‌ها و کاستی‌های سه نسل از شیفتگان ایرانی دموکرات، مبتنی بر عدل و داد و رشد و پیشرفت را بر نسل جوانی بنمایاند که به پیکار علیه نظام واپسگرا، خودکامه و تبه‌کار جمهوری اسلامی برخاسته، و راه دشوار بازسازی اندیشه‌ای انسان‌گرا، آزادی‌خواه، استقلال‌طلب، دادگستر و پیشرو را هموار سازد. آنچه نسل ما از آن بهره‌ی چندانی نبرده بود.



بنفشه مسعودی

طراح و صفحه‌آرا که کارهای زیبا و جذابش زینت‌بخش کتاب‌های نشر نقطه بوده است. بنفشه مسعودی دستی هم در کار پژوهش تاریخ‌چپ و جنبش زنان داشته و در این زمینه چندین مقاله و یک کتاب خواندنی در کارنامه‌اش دارد؛ کتاب *پیک سعادت نسوان* (با همکاری ناصر مهاجر). او نه تنها در تدارک و تهیه‌ی کتاب *باقر مؤمنی، رهروی در راه بی‌پایان* نقشی مهم داشت و چند نوشته و مصاحبه در این کتاب دارد، بلکه در آرایش و پیرایش این کتاب توانایی هزمنده‌ی خود را بیش از همیشه به نمایش گذاشته است.

مؤمنی آرشیویست

می‌دانیم *رهروی در راه بی‌پایان*، تلاشی است برای مرور زندگی پُربار باقر مؤمنی در زمینه‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی، ادبی، روزنامه‌نگاری و ترجمه.

این تنوع در کار، موجب روابط گسترده‌ی او با بسیاری از چهره‌های سیاسی ترقی‌خواه و روشنفکران نامدار ایران شده است. روابط گسترده‌ای که برای حفظ آن‌ها وفاداران کوشیده است؛ نه تنها در حضر بلکه در سفر. وقتی خودش به سفر می‌رفت نامه‌نگاری را از یاد نمی‌برد و وقتی دوستانش به سفر می‌رفتند آن‌ها را وامی‌داشت که برای او نامه بنویسند. به این نامه‌نگاری‌ها دلبستگی فراوان داشت. نشانه‌هایی از این دلبستگی را پیش از آغاز کار *رهروی در راه بی‌پایان* دیده بودم. به طور مشخص وقتی نامه‌های بزرگ علوی (در خلوت دوست، آلمان ۱۳۶۵) و در پایان کتاب *یک گفتگوی خودمانی* (آلمان ۱۳۸۶) را به چاپ رساند. یا چند نامه از دکتر رضا رادمش را در کتاب *راهیان خطر* (پاریس ۱۳۸۵)، یا نامه‌های احسان طبری و حمید مؤمنی در کتاب *همراه با انقلاب* (آلمان ۱۳۸۹) و همچنین نامه‌های ناصر زربخت که در کتاب *گذر از برزخ* به همت ناصر مهاجر انتشار یافته است.

با توجه به اهمیت *نامه در تاریخ‌نگاری*، هنگامی که بنابه درخواست ناصر مهاجر، باقر مؤمنی در همان آغاز راه تهیه و تدارک *رهروی در راه بی‌پایان*، آرشیو نامه‌های دوستان خود را در اختیار ما گذاشت؛ تازه آن وقت بود که واقعاً پی بردیم با چه گنجینه‌ی بکری روبه‌رو هستیم. گنجینه‌ای جاندار. چرا که شماری از نامه‌ها نبض دوران، لحظه‌ها و رویدادهای تاریخی‌ای را که نویسنده به هنگام نوشتن آن می‌زیسته بر ما می‌نمایاند و شفاف و زلال به شرح وضعیت اجتماعی و مشکلات اقتصادی و حتا روحی جامعه‌ی

خود می‌پردازد. برداشت‌های حسی و عاطفی و شکل‌های گوناگون فضای سنگین دوران دیکتاتوری شاه و پس از آن، جمهوری اسلامی پیش چشم خواننده نمایان می‌شود. خلاصه اینکه نامه‌ها دریچه‌ای است بر روابط انسانی نسلی دردمند برای ساختن جهانی بهتر.

و باید گفت شگفت‌زده شدیم از دیدن نظم و ترتیب کم‌نظیری که باقر مؤمنی برای حفظ و نگهداری این نامه‌ها به کار برده است. برای نامه‌های هر یک از دوستانش و همه‌ی کسانی که با آن‌ها نامه‌نگاری داشته، پوشه‌ای جداگانه درست کرده است. نامه‌ها را به ترتیب تاریخ نگارش‌شان در این پوشه‌ها جای داده است. اگر نامه‌ای بدون تاریخ به دستش رسیده، در حاشیه‌ی نامه، تاریخ دریافت آن را یادداشت کرده است. برخی از پوشه‌ها یادداشت توضیحی دارند که برای فهم سوژه‌ی پرس‌وجو بسیار مفید و روشنگر است. ناگفته نماند که این نظم و ترتیب خاص و برای من ستایش‌برانگیز را باقر مؤمنی نسبت به تمام اسناد و مدارک شخصی‌اش نیز به کار برده است. از فتوکپی شناسنامه تا تمام مدارک تحصیلی، از بریده‌ی جراید تا چرکنویس نوشته‌های قدیمی‌اش. از همین رو هرگاه درباره‌ی تاریخ رویدادی تردید داشتیم و یا به تدقیق موضوعی نیاز پیدا می‌کردیم به آرشیو آقای مؤمنی مراجعه می‌کردیم و بیشتر وقت‌ها هم پاسخ خود را می‌یافتیم.

یکی از پوشه‌های بسیار مهم این مجموعه، نامه‌نگاری‌های باقر مؤمنی با شماری از نسل جوان پس از کودتای ۲۸ مرداد است؛ نسل جوینده! اکثر این نامه‌ها در دهه‌ی چهل و پنجاه خورشیدی ردوبدل شده است، کمی پیش و پس از سیاه‌کل و مبارزه‌ی چریکی علیه رژیم شاه. این جوانان که در ابتدای کارهای خلاقه‌ی ادبی و هنری بودند و هر کدام‌شان بعدها از نام‌آوران فرهنگ و هنر و سیاست در کشور ما شدند؛ برای این کمونیست مستقل هنوز حاضر در صحنه، حساب خاصی باز کرده بودند. با خواندن نامه‌هاست که پی می‌بریم رفتار باقر مؤمنی با این جوانان چگونه بوده و چرا آن‌ها با اعتماد کامل و بدون پرده‌پوشی، افکار و عقاید و دغدغه‌های ذهنی خود را با او در میان می‌گذاشتند. آن‌ها نامه‌شان را گویی برای یکی از دوستان هم‌سن و سال‌شان نوشته‌اند، نه برای باقر مؤمنی، کمونیست قدیمی و پژوهشگر شناخته شده‌ای که اختلاف سنی زیادی با آنان دارد و از نسل دیگری است! نامه‌های علی‌اشرف درویشیان و منصور یاقوتی نمونه‌های مشخص و روشنگری‌ست که در کتاب رهروی در راه بی‌پایان آمده است. علی‌اشرف درویشیان در نامه‌ای به تاریخ آبان ۱۳۵۲ می‌نویسد:

«بعضی وقت‌ها بعضی‌ها را آن قدر دوست دارم که گلویم می‌گیرد. گلویم به درد می‌آید. غصه‌ام می‌شود و شما هم یکی از آن افراد هستید. اگر برای مسائلی بود که امروزه بیشتر حضرات مثلاً روشنفکر به آن خاطر دور هم جمع می‌شوند، هرگز به گرد تو نمی‌پلکیدم...»

همان طور که اشاره شد، نامه‌نگاری‌های باقر مؤمنی با دوستانش و یا کسانی که با آن‌ها دوستی نداشته، بلکه در اهلیت‌شان در آن موضوع ویژه تردید نداشته، طیف گسترده‌ای از مسائل تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را در بر می‌گیرد. گاه می‌بینیم نامه، در پاسخ به پرسش‌های مشخص باقر مؤمنی درباره‌ی یک حادثه‌ی تاریخی نوشته شده است؛ مانند نامه‌های دکتر غلامحسین فروتن و یا محمد علی جمال‌زاده که باقر مؤمنی از اطلاعات و داده‌های آن‌ها در نوشته‌ها و نقدهای خود استفاده کرده است. نامه‌هایی هم هست که بیشتر گزارش‌گونه‌اند. گزارش اوضاع سیاسی ایران و جهان؛ و یا انتشار کتاب‌ها و نشریه‌های ادبی تازه و یا برگزاری و نشست‌های سیاسی و فرهنگی، و یا حال و روز دوستی دیرین. هرچه بیشتر پوشه‌های نامه‌های باقر مؤمنی را برمی‌رسیدیم، بیشتر در می‌یافتیم که باید یک یک نامه‌ها را به دقت بخوانیم، دسته‌بندی موضوعی کنیم و سپس به انتخاب نامه‌هایی برآیم که گوشه‌ای از زندگی و زمانه‌ی باقر مؤمنی را برمی‌نمایاند. کاری بسیار زمان‌بر و گزینشی بس دشوار. همان طور که آقای مهاجر در پیش‌گفتار کتاب رهروی در راه بی‌پایان به دقت شرح داده‌اند، نامه‌ها با اینکه حاوی مسائل شخصی و خصوصی هم هستند، اما نباید آن‌ها را در مقوله‌ی نامه‌های خصوصی جای داد. بارها و بارها با خواندن پوشه‌ای از نامه‌ها به خود می‌گفتیم: ای کاش می‌توانستیم همه‌ی این نامه‌ها را انتشار دهیم. آرزویی است دلکش که گمان ندارم به این زودی بتوان آن را تحقق بخشید. کاری است کارستان. توضیح می‌دهم:

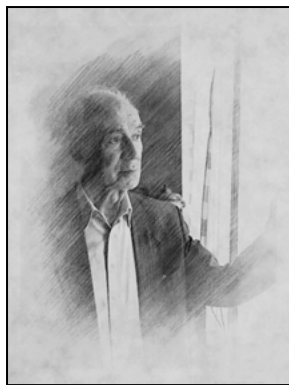
در نامه‌ها بیشتر افراد با نام کوچک‌شان آمده‌اند. با مراجعه به آقای مؤمنی توانستیم برخی از آن‌ها را شناسایی کنیم. اما شناسایی بسیاری هم ممکن نشد؛ چرا که بر اثر مرور زمان از خاطر رفته‌اند. با پرس‌وجو و گاه پژوهش پیرامون موضوع، حدس‌هایی می‌زدیم و سپس با آقای مؤمنی به بحث و گفتگو می‌نشستیم که حافظه‌ی ایشان را فعال کنیم و به شناسایی فرد برسیم. گاه موفق می‌شدیم و گاه ناموفق! در این صورت ناگزیر بودیم حافظه‌ی جمعی را فعال کنیم و یا به روزنامه و نشریه‌های سال‌های دور نگاه کنیم. آنگاه درباره‌ی شخصیت‌ها و رویدادهایی که به شکل گذرا در نامه‌ها آمده‌اند، باید توضیحی نوشته می‌شد و در پانوشته می‌آمد. این مهم را ناصر مهاجر با وسواس زیاد به انجام رسانده است. نامه‌های صارم‌الدین صادق‌وزیری که یکی از دوستان بسیار نزدیک و یاران سیاسی باقر مؤمنی بود، از جالب‌ترین و جامع‌ترین مکتوبات این مجموعه است. زنده‌یاد صادق‌وزیری نه تنها درباره‌ی خواننده‌ها و نوشته‌هایش می‌نوشت؛ بلکه به تحلیل وقایع سیاسی ایران و جهان می‌پرداخت. به‌خصوص به نقد و کزیتیک نوشته‌های باقر مؤمنی که در خارج از کشور و در نشریه‌های گوناگون منتشر می‌شد هم می‌نشست.

با خواندن نامه‌های زنده‌یاد پوری سلطانی پی می‌بریم که چگونه باقر مؤمنی با پیگیری خاصی به دنبال

نوشته‌های منتشر شده‌اش در نشریات حزبی دهه سی بود و خانم سلطانی با چه محبتی هرکدام را می‌یافت و برایش می‌فرستاد. این نوشته‌ی کوتاه را باید با پاره‌ای از نامه‌ی پوری سلطانی به پایان رسانم؛ نخستین زنی که کتابداری حرفه‌ای در ایران را رایج ساخت و یکی از خصوصیات مشترکی که با باقر مؤمنی داشت، علاقه به سند و ضرورت ساماندهی بایگانی مدرن بود و در این زمینه، یک استاد مسلم. در نامه‌ای به تاریخ آبان ۱۳۶۸ پوری سلطانی می‌نویسد:

«در نامه‌ات سه تا مطلب از من خواسته بودی که دوتای آن را تهیه کرده‌ام و به پیوست همین نامه برایت می‌فرستم... نسخ چاپی و نشریات ادواری همه در ساختمان ۳۰ تیر مستقر است. بنابراین دسترسی به مجموعه، برای ما چندان ساده نیست. به‌خصوص که در رأس نشریات ادواری یکی از همین عقب‌افتاده‌های انجمن به اصطلاح اسلامی است و معلوم است که علاقه و سرعتش به سرویس دادن تا چه حد است. با این همه من مطالب مورد نیاز را توسط دوستان دیگری که در آنجا دارم تهیه می‌کنم. تمام نامه‌هایی که از خارج به ما می‌رسد و تقاضای مطلبی یا اطلاعی را دارند، من با همین تدابیر من بمیرم تو نمیری تهیه می‌کنم و می‌فرستم. الان نمی‌دانم چطور شده که مطلب سوم تو یعنی «جنگل مولا» را برای من فرستادند. فکر کردم فعلاً این دو تا را برایت بفرستم که بدانی به فکر و به یادت بوده‌ایم و بوده‌ام تا بعد دنبال مطلب سوم بروم.»

به نظر می‌رسد نامه‌نگاری‌ها با آمدن پست الکترونیکی و ایمیل به مرحله‌ی دیگری پای گذاشته که کم‌وکیفش بر من روشن نیست. تا جایی که به موضوع این نوشته مربوط می‌شود باید بگویم، از زمانی که اینترنت در دسترس عموم قرار گرفته است، دیگر چیزی به آرشیو نامه‌های آقای مؤمنی افزوده نشده است. از خود می‌پرسم با نامه‌نگاری اینترنتی تا چه حد می‌توانیم از نامه استفاده‌ی بهینه کنیم؟ آیا افراد آرشیو نامه دارند؟ آیا صندوق‌های پست الکترونیکی که گاه باید به‌خاطر کمبود جا آن را خالی کرد و یا خرابی کامپیوتر و و... امکان دسترسی ما را به مکاتباتی از این دست از بین نخواهد برد؟ به هر حال تنها موقعی می‌توان چنین گنجینه‌ای ساخت که روش کار باقر مؤمنی را در آرشیو کردن نامه‌هایش این بار با استفاده از کامپیوترهای خصوصی به کار بندیم و از او بیاموزیم در کنار درس‌های دیگری که به ما داد.



محمد رضا فشاهی

محمد رضا فشاهی، دکترای جامعه‌شناسی از دانشگاه سوربن و دکترای دولتی در فلسفه ادبیات و علوم انسانی از دانشگاه پاریس ۸ دارند. ایشان از شاگردان ژاک برک (اسلام شناس بزرگ فرانسوی و مترجم قرآن) بودند. تا پیش از اینکه بازنشسته شوند، در دپارتمان فلسفه‌ی دانشگاه پاریس ۸ در دوره‌ی دکترای فلسفه‌ی تطبیقی، تدریس می‌کردند. نسل‌هایی از کوشندگان سیاسی و دوستداران تاریخ ایران، از آثار ایشان بسیار آموخته‌اند؛ از جمله جنبش بابی: واپسین جنبش قرون وسطایی در ایران. در سال‌های تبعید در فرانسه، ده‌ها مقاله و ۱۸ کتاب در فلسفه و علوم انسانی نوشته‌اند. آخرین کتاب ایشان *نیهیلیسم ویرانگر و ایدئولوژی نیاکانی* ست که آن را نشر باران در سال ۲۰۰۸ به چاپ رساند. محمد رضا فشاهی پیش از هر چیز خود را یک شاعر می‌داند.

با مؤمنی، از ممنوعه تا مشروطه و بعد

«که سایه‌ی خُرم استاد همواره بر سر ما باشد!»

آنچه برای شما نقل خواهم کرد، جز یک پیش‌گفتار کوتاه، تنها در حکم بازسازی کوتاه و نه چندان کامل گذشته است و نه بیش از آن.

با درود و احترام به حضار محترم و تشکر بی‌پایان از حضور آن‌ها در این نشست و بزرگداشت دیرهنگام اما بسیار شایسته که آن را وام‌دار کوشش‌های خستگی‌ناپذیر ناصر مهاجر گرامی هستیم که علی‌رغم کشاکش مدام با ناملایمات جسمی طاقت‌فرسا در دیار غربت، کار سترگ و پُرحجم و پُربار زندگانی فرهنگی و انسانی مؤمنی را به همت شور و اراده و وجدان کم‌نظیر خویش در دو جلد فراهم آورده و آن را برای نسل‌های آینده به یادگار نهاده است که روزگارش خوش باد.

سخن گفتن از بزرگ‌مرد دانشوری چون محمد باقر مؤمنی و ادای وام به کارنامه‌ی فرهنگی و انسانی او، کاری است دشوار، بسیار دشوار، آن هم برای فردی نظیر من که همواره از حضور در گردهمایی‌های گوناگون دوری گزیده، و در تمامی چهل و پنج سال سپری شده در دیار غربت، تنها در چهار گردهمایی آن هم با احتساب امروز حضور داشته است که دو از آن‌ها به استاد گرانمایه مؤمنی اختصاص داشته است، و با این‌همه در همین جا از خویش می‌پرسم آیا من آن شایستگی لازم را دارا بوده‌ام که امروز در کنار او و سایر دانشوران دیگر جای گیرم؟

باری در این جهان و دوران تیره‌وتار و پُر آشوب که جهان و دوران تازش قلمزنان رنگارنگ و معرکه‌گیری کاشفان بی‌کشف و ربایندگان بی‌گوهر اندیشه‌های دیگران و مترجمان و مؤرخان و روان‌شناسان و فیلسوفان و جامعه‌شناسان و ادیبان و سیاست‌شناسان رسانه‌ای - انترنتی است که با بهره‌گیری از فضای خالی فرهنگی در دورن و برون، به ناگهان از جهان غیب به بیرون خزیده‌اند و درشت‌خویی و درشت‌گویی بر پیشگامانی که یا دست‌شان از این جهان کوتاه است، و یا سکوت را بر کاسبکاری و دکان‌داری و شهرت‌طلبی رسانه‌ای - انترنتی ترجیح داده‌اند پیشه کرده‌اند، در این جهان و دوره و دوران که دوره و دوران سلطه‌ی «شبه فرهنگ» و «زیر فرهنگ» نظم نوین جهانی و سرمایه‌داری افسار گسیخته و قلمزنان مداح آن است، یعنی که دوره‌ای است که قلمزن مداح رسانه‌ای - انترنتی با ربودن اندیشه و آثار دیگران «خلق نمی‌کند» بلکه «تولید می‌کند»، آری اکنون که چنین است پس عدالت و وجدان انسانی حکم می‌کند گفته شود، که در باب بنیادهای علمی و جامعه‌شناسانه‌ی مشروطیت و ادبیات و فرهنگ آن همچون بسیار مسائل فرهنگی دیگر، فضل تقدم و تقدم فضل با فرزانه‌ای به نام محمد باقر مؤمنی بوده است و بس.

بهار ۱۳۵۰ بود و کتاب کوچک شعرهایم *رایا* تازه منتشر شده بود. با محمد حقوقی که گذارش به تهران افتاده بود و در زمینه‌ی شعر وام‌دار او بودم، در کافه نادری قرار داشتم. حقوقی در زمینه‌ی شعر، نقش پدرخوانده‌ی مرا بر عهده گرفته بود و آن روز به نادری رفته بودم تا به عنوان سپاسگزاری، نسخه‌ای از *رایا* را به او هدیه کنم. پس از نگاه به شعرها، نخستین حرف او این بود که شعر تازه چه داری؟ گفتم: هیچ! گفت: چرا؟ اندکی مکث کردم و گفتم تا چندی پیش نیرو و وقت فراغت را به گونه‌ای یکسان میان ادبیات و علوم انسانی و اجتماعی تقسیم کرده بودم، اما از آنجا که پرسش‌های اساسی بسیارند و پاسخی روشن برای آن‌ها نیافته‌ام، تصمیم بر آن گرفته‌ام که شعر را بالکل کنار بگذارم و وقت و نیرو را یکسره صرف دانش‌های انسانی نمایم، شاید که به احتمال بتوانم پاسخی برای پرسش‌های خود در زمینه‌ی علل شکست عقل فلسفی از یک سو و شکست انقلاب مشروطه در سال‌های ۱۹۱۲ - ۱۹۰۶، و شکست نهضت ملی در سال‌های ۱۳۳۲ - ۱۳۲۰ و پیروزی استبداد مطلقه و کودتاگران از سوی دیگر بیابم، و در صورتی که نتیجه‌ی کارم مثبت بود، آن را در اختیار دیگران نیز قرار دهم. حقوقی که در سکوت و با دقت گوش به سخنانم داده بود گفت: افسوس برای حال و هوای شاعرانه، و بخت و کامیابی برای حال و هوای فیلسوفانه!

حقیقت این بود که تمایل آتشین من به ادبیات و علوم انسانی، زاده‌ی شرایط زندگی و ویژگی‌های فردی و خانوادگی من بود، و عامل اصلی آن نیز کتابخانه‌ی پدرم بوده است. پدر، شیمی‌دان بود. و دوره‌ی

درسی «هنرستان عالی پیشه و هنر» را در عصر پهلوی اول به پایان رسانده بود. اما عشق به کتاب، او را به سوی شغل کتاب و نشر روانه کرده بود. کتابخانه‌ی شمس از آنجا که جایگاه خرید و فروش کتب خطی و آثار چاپی کمیاب و نایاب و حتا منحصر به فرد بود، به موقعیت و شهرتی یگانه، نه تنها در ایران و خاورمیانه، بلکه در محافل شرق‌شناسی جهان نیز دست یافته و به محل گذار و بحث و فحص اساتید دانشگاه‌های ایران و حقوق‌دانان دیوان عالی کشور و روشنفکران و شرق‌شناسان و طلاب و رهبران حوزه‌های علمیه مبدل شده بود. آن کتابخانه در واقع امر فقط محل خرید و فروش کتاب نبود. یک باشگاه فرهنگی و چهارراه فرهنگی بود و باقر مؤمنی نیز نایافته‌های خود را در آنجا می‌یافت.

در میان آثار ممنوعه و نایاب و غیره که از سال‌های نخست دهه‌ی ۱۳۴۰ به آن‌ها دست یافته بودم و تحولی جدی و نقادانه - مثبت و منفی - در اندیشه‌ی من به وجود آورده بودند، چند اثر نقش اساسی داشتند: نخست و بیش از همه، در آستانه‌ی رستاخیز و فرویدیسم با اشاراتی به ادبیات و عرفان از امیرحسین آریان‌پور، شکنجه و امید از احسان طبری، بابیگری و بهائیگری و شیعیگری و صوفیگری و غیره از احمد کسروی، غرب زدگی جلال آل‌احمد، چند نسخه‌ی خطی و چاپی از میرزا آقاخان کرمانی و از جمله‌ی آن‌ها کتاب حکمت نظری (خطی)، انشالله ماشاالله (خطی)، آینه‌ی اسکندری (چاپی)، هشت بهشت (چاپی)، نامه‌ی باستان (خطی)، سه مکتوب (خطی)، تکوین و تشریع (خطی)، هفتاد و دو ملت (چاپی)، صد خطابه (خطی)، بیان فارسی و بیان عربی از سید علی محمد باب، کتاب اقدس از بهاء‌الله، سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ از زین‌العابدین مراغه‌ای در سه جلد چاپ سال‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶ و ۱۹۰۹ در کلکته و...، تمثیلات فتح‌علی آخوندزاده، مسالک المحسنین و مسائل الحیات از عبدالرحیم طالبوف چاپ ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶، مجموعه آثار میرزا ملکم‌خان، دوره‌ی کامل درسنامه‌های دارالفنون در عصر قاجار، دوره‌ی کامل ترجمه‌های عصر قاجار، افسانه‌ی آفرینش از صادق هدایت، چمدان و چشمه‌هایش از بزرگ علوی، تاریخ بیست‌ساله از حسین مکی، و نیز یک مقاله از داریوش آشوری با عنوان هوشیاری تاریخی (نگرشی در غرب‌زدگی و مبانی نظری آن، ۱۳۴۶) که در نقد غرب‌زدگی آل‌احمد بود و در یک نشریه‌ی ویژه‌ی نقد کتاب، (فکر می‌کنم بررسی کتاب) به چاپ رسیده بود. به این‌ها که مُشتی از خروار بودند، باید روزنامه‌های عصر ماقبل مشروطه نظیر کاغذ اخبار میرزا صالح شیرازی (نخستین روزنامه در تاریخ ایران)، قانون از میرزا ملکم‌خان و حبل‌المتین و اختر و ثریا و پرورش و غیره را که در قاهره و عثمانی و تفلیس و کلکته به چاپ می‌رسیدند، اضافه نمود؛ بی‌آنکه دوره‌ی مجله‌ی دنیا از تقی ارانی و پس از ارانی، دوره‌ی سخن، دوره‌ی علم و زندگی خلیل ملکی و غیره را فراموش کرده باشم.

آن سال‌ها، سال‌های رونق پژوهش و چاپ کتاب و مقاله درباره‌ی سلسله‌ی قاجار و انقلاب مشروطه

بود و من نیز می‌بایست پژوهش در تاریخ عصر نوین ایران در عصر قاجار و انقلاب مشروطه و عصر پهلوی، و یا به عبارت بهتر تکوین و تحول و شکست تجدد و دموکراسی و عقل فلسفی را در عصر این دو سلسله، آغاز نمایم. به این نتیجه رسیده بودم که معضل تجدد و شکست اندیشه و دموکراسی در ایران و جهان اسلام را تنها با تئوری‌های فلسفی - آن هم تئوری‌های بافته بر تار عنکبوت - نمی‌توان کشف و تحلیل نمود؛ بلکه در کنار آن باید بر شناختی جامعه‌شناسانه، انسان‌شناسانه و روان‌شناسانه نیز دست یافت. در چنین حال و هوایی بود که با نام محمد باقر مؤمنی آشنا شدم. نخست با نام او از طریق کتابش یعنی کتاب/ احمد اثر طالبوف (جیبی، ۱۳۴۶) که با تحلیل و تفسیر موشکافانه و روشنگرانه‌ی او همراه بود آشنا شدم و سپس وقتی به کتاب دیگر او یعنی ایران در آستانه‌ی انقلاب مشروطیت (۱۳۴۵) دست یافتم، به عینه مشاهده کردم که میان این اثر کم حجم پُرمایه که متعلق به سال‌های جوانی او بود و آثار کسروی و ملک‌زاده و صفایی و ناظم‌الاسلام کرمانی و غیره که «روایت‌گری» است و فاقد تحلیل، جهانی فاصله است. با خواندن این اثر کوتاه و روشنگر، به آنچه می‌خواستم یعنی به «تحلیل» و «اندیشه‌ی تاریخی» و «درک عمیق جامعه‌شناسانه» از مشروطیت دست یافتم و دانستم که «راه را و استاد را» به همراه هم یافته‌ام!

با این همه، آشنایی شخصی با او را مدیون خسرو گلسرخی - که یادش گرامی باد - هستم. در سال‌های آغازین دهه‌ی ۱۳۵۰، یکی از شکل‌های مقاومت فرهنگی در مقابل "فرهنگ رسمی دولتی"، یعنی به اصطلاح فرهنگی که حتا تاب تحمل کانون نویسندگان را نداشت و مجوز قانونی آن را هرگز صادر نکرد، چاپ جُنگ‌ها یا مجموعه‌های مخفی یعنی بدون مجوز اداره‌ی نگارش (اداره‌ی سانسور) بود. یکی از آن‌ها جُنگ چاپار بود که به همت احمد رضا دریایی به چاپ می‌رسید و دیگری که جُنگ سحر نام داشت - اگر نام آن را به اشتباه ذکر نکرده باشم! - متعلق به عاطفه گرگین و خسرو گلسرخی بود و من نیز با مقاله‌هایم و نیز ترجمه‌هایی از آثار مایاکوفسکی، پاسترناک، آنا آخماتووا و غیره به آن‌ها یاری می‌رساندم.

یک روز در جُنگ سحر مقاله‌ای دیدم از باقر مؤمنی که نقدی بود ادبی بر یکی از آخرین داستان‌های آقابزرگ علوی به نام میرزا. شیوه‌ی بیان و نگاه منتقد تا بدان حد ابتکاری و جسورانه و انسانی و عمیق بود که تحولی بی‌سابقه در من به وجود آورد و خواستار آشنایی با او شدم. دیدم که این نقد با نقدهای ادبی دیگر در آن روزگار تفاوتی اساسی دارد. این را به خسرو گفتم و او هم یک روز مرا به همراه خود و با قرار قبلی به خانه‌ی مؤمنی برد. آپارتمان اجاره‌ای کوچکی بود در خیابان نوبهار در نزدیکی ورزشگاه امجدیه. در را همسرش - که یادش گرامی باد آن هم با دلتنگی و اندوه بسیار - باز کرد و وارد شدیم. پسرکی سه یا چهار ساله، شاید اندکی کمتر یا بیشتر! دست در دست مادر داشت که نامش انوشه بود

و من تا امروز پسرکی خردسال تا آن حد زیبا در عمرم ندیده‌ام، پسرکی که امروز آقایی است بلند بالا و بسیار مهربان و استاد فیزیک در دانشگاه‌های فرانسه. این گونه بود که استاد باقر را شناختم و رفت و آمد دوستانه و خانوادگی ما آغاز گردید.

در سال‌های ۱۳۵۲ - ۱۳۵۱، من به دلیل اختلاف نظری که با یکی از قلم‌زنان هفته‌نامه‌ی فردوسی پیدا کرده بودم، آنجا را ترک کردم و روانه‌ی ماهنامه‌ی نگین به مدیریت زنده‌یاد محمود عنایت شدم. آنجا علاوه بر چاپ مقالاتی درباره‌ی پوشکین و داستایوفسکی و غیره، نخستین مقالاتم در باب فرهنگ عصر ماقبل انقلاب مشروطه در ۱۹۰۶ به چاپ می‌رسید. رساله‌ی یک کلمه اثر میرزا یوسف مستشارالدوله که ترجمه‌ی قانون اساسی انقلاب کبیر فرانسه بود با توضیحات و اضافاتی نظیر آیات قرآنی و احادیث، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا فتحعلی آخوندزاده، نهضت ترجمه در عصر قاجار و غیره از آن جمله بودند، و این آخری یعنی نهضت ترجمه را به عنوان قدرشناسی به مؤمنی هدیه کرده بودم. در این میان استاد باقر به کارهای روشنگرش در باب ادبیات مشروطه ادامه می‌داد و یکی از کارهای بسیار پُرازش او، مقدمه و شرح و تفسیر زیبایی بود که بر کتاب سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ یا بلای تعصب / اثر زین‌العابدین مراغه‌ای نوشته بود. در این نوع از ادبیات که نزد اروپائیان به پیکارسک Picaresque معروف است - از کلمه‌ی اسپانیایی پیکارو Picaro به معنی ولگرد و بی‌سر و پای دوست‌دار تفریح - و در قرن شانزدهم در اسپانیا پدیدار گشته و در شکل رُمان یا نمایشنامه ظاهر و ارائه می‌گردد، شخصیت اصلی، ماجراجو یا ولگرد خوشگذرانی است که زندگی را در سیر و سیاحت و در قهوه‌خانه‌ها و مسافرخانه‌های میان شهرها می‌گذراند. خالق این نوع ادبی، یک نویسنده‌ی اسپانیایی به نام ماتئو آلمان Matéo Aléman (۱۶۱۴ - ۱۵۴۷ میلادی) بود با رمان‌هایی تأثیری به نام‌های لازاریو دو تورمس Lazarillo de Tormes و گوزمان دو الفارچه Guzman de Alfarache. نامدارترین این نوع ادبیات، همان رمان معروف دون کیشوت Don Quichotte اثر سروانتس Cervantes و نیز ژیل بلاس Gil Blas اثر آلن رُنه لوساژ Alain René Lesage (۱۷۴۷ - ۱۶۶۸ میلادی) و حاجی بابای اصفهانی اثر جیمز موریه James Morier هستند و این دو اثر آخر یعنی ژیل بلاس و حاجی بابای اصفهانی توسط میرزا حبیب اصفهانی دوست نزدیک میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی و خیرالملک در زمان تبعید در عثمانی به فارسی شیوا ترجمه شده بود. درک اهمیت سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ را که آئینه‌ی تمام‌نمای جامعه‌ی ایرانی در قرن ۱۹ میلادی است و کل ساختار و کارکرد سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و مذهبی کشور در آن عصر را مورد نقد و پرسش قرار داده و پیشگوی انقلاب مشروطه شده است را مدیون هوشمندی و خامه‌ی توانای مؤمنی هستیم. این‌ها را گفتم بی‌آنکه ترجمه‌های شیوای او نظیر تاریخ جهان باستان و

قرون وسطی، و نیز آثار ادبی سالتیکوف شچدرین Saltykov Chtchedrine را فراموش کرده باشم که با استقبال پُرشور اهل کتاب روبه‌رو گردیدند و در فاصله‌ای کوتاه، چند بار تجدید چاپ شدند. در کنار و همراه با مؤمنی و به برکت تشویق‌های او، من نیز به کار خویش ادامه می‌دادم. اکنون با وساطت و معرفی دو تن از دوستان، به گنجینه‌ی کتابخانه‌ی ملی و کتابخانه‌ی مجلس شورای ملی نیز راه داشتم. نسخه‌ی منحصر به فرد رساله‌ی یک کلمه اثر مستشارالدوله را اگر اشتباه نکنم در کتابخانه‌ی مجلس به یاری مدیر مهربان آن یافتم. او این اثر یگانه را در سالن بزرگی در محل کتابخانه که دیوارهایش با تابلوهای کمال‌الملک مزین شده بود، در چند جلسه در اختیار من نهاد. بخش آثار خطی کتابخانه‌ی ملی و نیز نشریات ماقبل و مابعد مشروطه، در اختیار دانشمند فروتن سید عبدالله انوار قرار داشت که با سخاوت بسیار مجموعه آثار خطی و چاپی کرمانی و روحی و ملکم و طالبوف و مراغه‌ای و آخوندزاده و غیره را در اختیار من می‌نهاد. یکی از آن آثار خطی، ترجمه‌ی تلماک Télémaque - پسر اولیس - اثر فرانسوا فینل François Fénelon به خط خود میرزا آقاخان کرمانی بود و فکر می‌کنم - و اگر در این مورد حافظه‌ام کتابخانه‌ی ملی را با کتابخانه‌ی مجلس به اشتباه نگرفته باشد! - که در رساله‌ی منحصر به فرد حکمت دیاکرت یا حکمت ناصری یعنی کتاب گفتار در روش اثر دکارت Descartes را که ملاالغاز یهودی ترجمه کرده و به دستور ناصرالدین شاه نسخه‌های آن را جمع‌آوری کرده و سوزانده بودند، نیز در همان جا و یا یکی از آن دو جا یافته بودم. از بخت خوش، بعدها پدرم که به نسخه‌ای از رساله‌ی یک کلمه و حکمت دیاکرت دست یافته بود، آن‌ها را در اختیار من نهاد که در مکانی شایسته در کتابخانه‌ام جای گرفتند که شرح آن را در مقالاتم در نگین در سال‌های ۱۳۵۳ - ۱۳۵۲ و نیز در کتاب تحولات فکری و اجتماعی در ایران - انتشارات گوتنبرگ، ۱۳۵۴ - به تفصیل آورده‌ام.

نتیجه اینکه در ۱۳۵۲، حجم عظیم یادداشت‌هایم را در دو دست‌نویس با عناوین تحولات فکری و اجتماعی در ایران و سیر تفکر در قرون وسطی تنظیم نمودم و آن را قبل از چاپ در اختیار امیرحسین آریان‌پور و مؤمنی نهادم و خواستار نقد و نظر آن‌ها شدم. سپس حاشیه‌های نقادانه مؤمنی را که گاه نیز با کلماتی شوخ و شنگ همراه بود و باعث تفریح و خنده‌ی هر دوی ما می‌شد، تا آنجا که می‌توانستم به کار بستم تا آنکه ماجرای دستگیری گل‌سرخی و تراژدی تیرباران او و دانشیان، سپس تأسیس "حزب واحد رستاخیز" پیش آمد و من پس از سپردن دو دست‌نویس به مدیر انتشارات گوتنبرگ، میان دو "پیشنهاد" و یا به عبارت بهتر دو "اجبار" تحمیلی توسط "آریامهر بزرگ ارتشتاران"، یعنی "گرفتن کارت اجباری عضویت در حزب رستاخیز" و یا "گرفتن گذرنامه برای خروج"، دومی را برگزیدم و در آغاز ۱۳۵۴ با رها کردن کار و زندگی در گروه پژوهش به ریاست زنده‌یاد فریدون رهنما که بسیار دوستش داشتم، روانه‌ی فرانسه شدم.

مؤمنی در آن هنگام در فرانسه بود و در انتظار روز دفاع از پایان نامه‌ی دکترایش به سر می‌برد. او را پیدا کردیم و تجدید عهد شد. اتاق کوچکی درون آپارتمان خانم فرانسوی کهنسالی اجاره کرده بود که در ناحیه‌ی آله‌زیا Alésia در نزدیکی شهرک دانشگاهی پاریس قرار داشت. او اندکی بعد به ایران رفت و ما در پاریس ماندگار شدیم. دورادور می‌شنیدم و می‌خواندم که سخت مورد اقبال اهل فرهنگ و کتاب و محافل روشنفکری به‌ویژه جوانان قرار گرفته است و من از این اقبال همگانی به او بسیار شادمان بودم. داستان دوری من و مؤمنی چهار سالی به طول انجامید، تا آنکه ماجرای سرنگونی خاندان پهلوی پیش آمد. اقامتی کوتاه در تهران داشتیم و دوباره رهسپار پاریس شدیم. ماهی چند گذشت و باقر و اکرم نیز راهی پاریس شدند. سپس سال‌ها و سال‌ها سپری گشتند و ما در این دنیا، شریک راز و شادی و اندوه یکدیگر بودیم تا آنکه دست روزگار، آن هم به ناگهان، اکرم را "برد" و با "رفتن" او چیزی در گروه ما شکست و دیگر قد علم نکرد.

اکنون باقر هست و انوشه و کودکان خردسالش که تکیه‌گاه روح و جسم استادمان هستند. ما نیز هستیم و مثل همیشه دوستدارش هستیم، چرا که برگردن ما و نسل ما و نسل‌های بعد حقی‌گران دارد. و حال که چنین بوده است و هست باید گفت: که سایه‌ی خرم استاد هماره بر سر ما باشد، آمین!



ناصر رحیم‌خانی

ناصر رحیم‌خانی، کوشنده‌ی سیاسی از نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۴۰ خورشیدی در جنبش دانشجویی، در جنبش چپ و جنبش فدایی. علاقمند به مطالعه‌ی دگرگونی‌های فرهنگی - اجتماعی و سیاسی ایران معاصر. ناصر رحیم‌خانی، تحلیلگر مسائل سیاسی ایران و پژوهنده‌ی تاریخ ایران معاصر است. کتابش با عنوان *پیشینه‌ی تاریخی جمهوری خواهی در ایران* (۲۰۰۴)، از اندک شمار پژوهش‌های تاریخی در این زمینه است. وی نقشی کارساز در کتاب *باقر مؤمنی، رهروی راه بی پایان* داشت. چندین نوشته‌ی خواندنی و ماندنی از او داریم؛ از جمله: *میرزا رضای شاه‌شکار در صورت‌خانه‌ی تاریخ* (۲۰۰۷)، *نگاهی به جنبش مشروطه و کشاکش نگرش‌ها و گرایش‌ها* (۲۰۱۹)، *علی‌شاهنده، سوسیالیستی انسان‌دوست و پایبند ارزش‌ها* (۲۰۱۷) و *تشکیلات زندان مردان فدایی* (۲۰۱۷)، هم‌قلم با ناصر مهاجر.

باقر مؤمنی، پلی میان دو نسل

حافظی کردی زوانم ، نظم من بُرهان من شاری کرماشان عزیزم ، کم له شیرازم نیه

باقر مؤمنی نویسندگی را از دوران نوجوانی آغاز می‌کند؛ با روزنامه بیستون به مدیریت میرزا مهدی خان فرهپور که پس از شهریور ۱۳۲۰ و برافتادن رضا شاه، در فضای آزادی جانی دوباره می‌یابد در کرمانشاه. مؤمنی از آن زمان تاکنون که ۹۳ سال از زندگی پُربارش می‌گذرد، قلم به زمین نگذاشته است. حاصل کار قلمی باقر مؤمنی، فهرست بلندی‌ست از پژوهش در تاریخ دگرگونی‌های فکری، فرهنگی و اجتماعی - سیاسی ایران معاصر از آستانه‌ی جنبش تجددخواهی تا طلوع مشروطه، از آمیختگی کهنه و نو، سازگاری و ناسازگاری سنت و تجدد و جدال آن دو، مشروطه و مشروعه، نسبت دین و دولت، داعیه‌ی روحانیت شیعه از محقق کرکی دوره‌ی صفویه تا شیخ فضل‌الله نوری عصر مشروطه و تا روزگار ما. نگاهی به فهرست پژوهش‌های تاریخی مؤمنی بیانگر دلبستگی‌ها و دغدغه‌های اوست درباره‌ی جنبش مشروطه‌خواهی ایرانیان:

ایران در آستانه انقلاب مشروطیت، دین و دولت در عصر مشروطیت، مسئله‌ی ارضی و جنگ طبقاتی در ایران.

مؤمنی همچنین شماری از کتاب‌ها و نوشته‌های تأثیرگذارِ طلوع مشروطه را معرفی، ویرایش و بازچاپ کرده است: سیاحتنامه ابراهیم بیگ نوشته‌ی زین العابدین مراغه‌ای، تمثیلات - نمایشنامه‌های - فتحعلی آخوندزاده، کتاب احمد نوشته‌ی عبدالرحیم طالبوف تبریزی، مسالک المحسنین طالبوف تبریزی، کتاب یک کلمه‌ی میرزا یوسف مستشارالدوله، مقالات و مکتوبات فتحعلی آخوندزاده، صوراسرافیل در معرفی روزنامه‌ی صوراسرافیل به سردبیری دهخدا. در زمینه‌ی تاریخ جهان، باقر مؤمنی همراه با صادق انصاری چهار جلد کتاب بزرگ پژوهش تاریخی، یعنی تاریخ جهان باستان و تاریخ قرون وسطی را از تاریخ‌نگاران شوروی ترجمه کرده است. ترجمه و چاپ این پژوهش‌ها، نمود دیگریست از باور او به اندیشه‌ی پیشرفت و سیر دگرگون‌ساز تاریخ.

مؤمنی در زندان قزل‌قلعه زبان روسی می‌آموزد تا سپس‌تر به کار آید برای ترجمه‌های مستقیم او از متن‌های پژوهش تاریخی. پیش‌تر زبان فرانسه را آموخته بود.

آموختن زبان فرانسه از میانه‌ی عهد قاجار و توسط میسیون‌های مذهبی اروپایی در ایران آغاز شده بود به‌ویژه در شهرهایی چون رضائیه، همدان، سنندج و کرمانشاه.

شمار بزرگی از جوانان چند نسل، پژوهش‌های تاریخی و ترجمه‌های باقر مؤمنی را خوانده‌اند، اثر پذیرفته‌اند، و شاید از آن میان کم نبوده‌اند کسانی که سپس‌تر به این یا به آن شیوه‌ی مبارزه‌ی سیاسی روی آورده باشند.

بسیاری از زندانیان سیاسی دهه‌ی پنجاه خورشیدی، پژوهش‌های تاریخی و ترجمه‌های باقر مؤمنی را همچون متن‌های تئوریک و تحلیلی راهنما در شناخت سیر دگرگونی اجتماعی نگریسته‌اند و خوانده‌اند. در زمانه‌ی فرمانروایی خودکامگی و اختناق سیاسی، در روزگار فروبستگی افق‌های پیشرو فرهنگی، گاه جستاری در اسطوره‌ها یا حتا رمانی ساده هم می‌شد که برانگیزاننده‌ی روحیه‌ی ایستادگی باشد در برابر ناراستی و بدکرداری قدرت حاکم مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار شاهرخ مسکوب از منظری و رمان خرمگس از منظری دیگر.

شاهرخ مسکوب، نخستین اندیشه‌های کتاب مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار را در زندان قزل‌قلعه می‌پروراند، در سال‌های حبس پس از کودتای ۲۸ مرداد. کتاب در ۱۳۴۲ خورشیدی چاپ می‌شود. مسکوب، کتاب را تقدیم می‌کند «به نقال‌ها، خادمان بی‌نام و نشان شاهنامه».

نخستین فرازِ پیش‌گفتارِ کتاب اما نکوهشی بود تلخ از تاریخ سیفله‌پرور: «هزار سال از زندگی تلخ و بزرگوار فردوسی می‌گذرد. در تاریخ ناسپاس و سیفله‌پرور ما، بیدادی که بر او رفته است، مانندی ندارد». و بعد تعریضِ سخت و کوبنده‌ی شاهرخ مسکوب است بر آنان و هم براینان که حرمت قلم پاس نمی‌دارند.

از پس سال‌های سرکوب و سکوت کودتای ۲۸ مرداد، اینک دهه‌ی ۴۰ دوران شکوفایی ادبیات، داستان‌نویسی، شعر فارسی و ترجمه‌های بیشتر از رمان‌ها و ناول‌های مهم ادبیات جهان است. شکوفایی شعر نو در آثار مهدی اخوان ثالث، فروغ فرخزاد، احمد شاملو، فریدون توللی، سایه و دیگران. ترجمه‌ی نوشته‌های رومن رولان، شولوخف، سارتر، کامو، همینگوی، برشت.

برآمد تازه‌ی رمان‌ها، نمایشنامه، داستان‌های کوتاه فارسی و نقد ادبی: آل‌احمد، غلامحسین ساعدی، بهمن فرسی، نادر ابراهیمی، علی محمد افغانی، هوشنگ گلشیری.

پژوهش‌های تازه در تاریخ و ادبیات: آن‌گزیده‌های ارزنده‌ی تاریخ و ادبیات ایران زیر نظر دکتر پرویز خانلری و ذبیح‌الله صفا. راهنمای کتاب به همت ایرج افشار و مجتبی مینوی، احسان یارشاطر. نشریه‌ها، مجله‌ها و جُنگ‌های فرهنگی، ادبی و نقد ادبی گوناگون پدید آمدند:

آرش زیر نظر و مسئولیت سیروس طاهباز. نگین به مدیریت محمود عنایت. کتاب هفته: به مدیریت دکتر محسن هشترودی، احمد شاملو و شورای نویسندگان. و در آن مجموعه‌ی بزرگ: از «فیل در پرونده» از برانیسلاو نوشیچ صرب به ترجمه‌ی کاظم انصاری تا «یخ‌ها آب می‌شود» از میخائیل نعیمه‌ی لبنانی به ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی؛ پدر غزال.

کیهان ماه: به سردبیری کوتاه مدت جلال آل‌احمد و همکاری داریوش آشوری، بهرام بیضایی، سیمین دانشور، آرامش دوستدار، بهمن محمصص. غرب‌زدگی جلال آل‌احمد نخست در دو شماره‌ی کیهان ماه، منتشر شد در تابستان ۱۳۴۱.

بازار ویژه‌ی ادبیات در تهران، بازار ویژه رشت در رشت، جُنگ اصفهان - گلشیری و یاران - هنر و ادبیات جنوب - به سردبیری منصور خاکسار و ناصر تقوایی - مهد آزادی به کوشش صمد بهرنگی، بهروز دهقانی و یاران، محفل‌ها در مشهد، در کرمانشاه، در سنج. نسلی از نویسندگان و مترجمان و شاعران جوان سر برمی‌آورند.

اصلاحات ارضی، و سپس روانه کردن آموزگاران سپاه دانش به روستاها، برای نخستین بار و به گونه‌ای گسترده چشمان حیرت‌زده و جستجوگر شمار بزرگی از نسل جوان تازه به میدان درآمد را آشنا کرد با واقعیت تلخ عقب‌ماندگی و ناداری روستا و روستایی ایرانی بازتاب یافته هم در پژوهش‌های میدانی و جامعه‌شناختی و هم در شعر و داستان کوتاه و رمان جدید فارسی. از هجرت سلیمان محمود دولت‌آبادی تا داستان‌های نسیم خاکسار و منصور یاقوتی و علی‌اشرف درویشیان.

درست است که در دهه‌ی چهل و به‌ویژه در دهه‌ی پنجاه، فضای فرهنگی و ادبی ایران به گونه‌ای و تا حدودی زیر تأثیر «رنالیسم سوسیالیستی» هم هست، اما ادبیات قرن نوزدهم روسیه و فرانسه هم در دسترس بود؛ از داستایوسکی و چخوف تا بالزاک و گی دوموپاسان و سپس تر آشنایی با همینگوی و آلبر کامو.

سال‌های سرکوب و سکوت پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲، دوره‌ی کوتاه تنفس سیاسی سال‌های ۳۹ تا ۴۲ گذشته‌اند، اکنون دوران غرور سرخوش جوانی و چشم دوختن به فردا و فرداهاست. کندوکاو انتقادی دیروز و نگاه پرسشگر و جستجوگر امروز و چشمان رو به افق فردا.

در متن چنین زمانه و در میانه‌ی میدانی چنین، شمار بزرگی از جوانان دهه‌ی چهل خورشیدی، در تمایز با دهه‌ی پنجاه، نخست با فرهنگ و ادبیات ایران و جهان آشنا شدند؛ از منظر ادبیات به جهان نگریستند و سپس‌تر بود که از راه فرهنگ و ادبیات گذر کردند به میدان سیاست و مبارزه‌ی سیاسی.

از اینجاست آن پیوند دوسویه‌ی عاطفی، معنوی و اندیشگی میان نسل تازه به میدان آمده با شمار بزرگ نویسندگان، شاعران، مترجمان به ویژه با روشنفکران و پژوهشگران دگرگونی‌های اجتماعی و تاریخی ایران معاصر با دیدگاه‌های گوناگون و از آن میان باقر مؤمنی، فریدون آدمیت، دکتر عبدالحسین زرین کوب، هما ناطق، امیرحسین آریان‌پور، دکتر غلامحسین صدیقی، حمید عنایت، داریوش آشوری. از پس انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران، استقرار حاکمیت ضد دموکراتیک جمهوری اسلامی، فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم "عملاً موجود"، در هم ریختن نظم جهانی پیشین، ادعای پایان تاریخ، مه‌آلود شدن افق آرمان‌های انسانی، هجوم بازار و سرمایه‌ی مالی و آوازه‌گری آوازه‌گردانان ثروت و سود خُلس، این همه گویی آن پیوند دیرین عاطفی، معنوی و اندیشگی میان جوانان و کنشگران سیاسی با روشنفکران و پژوهشگران عرصه‌ی دگرگونی‌های اجتماعی و تاریخی را از هم گسیخته است؛ اما نه پایان تاریخ است و نه زوال روشنگری و روشنفکری.

نظریه‌پرداز پایان تاریخ، فوکویاما، چندی پیش با دیدن آشفتگی جهان ایده‌آل تصویری خویش در پایان تاریخ، از لزوم در پیش گرفتن روش‌های چاره‌ساز سوسیالیستی سخن گفت.

هایک که بیشتر روشنفکران امروز را «معامله‌گران دست دوم آراء و اندیشه‌ها» می‌نامد، اما تردید ندارد که روشنفکر می‌تواند در این جهان نقش مهمی ایفا کند و به همین دلیل نیز از قدرت قاطع روشنفکران در شکل دادن به افکار عمومی سخن می‌گوید.

اما پیامدهای زیان‌بار گسست در آن پیوندهای دوسویه‌ی عاطفی - معنوی و فکری - اندیشگی میان نسل جوان کوشنده در عرصه‌ی اجتماع و سیاست با نویسندگان، شاعران، پژوهشگران و نظریه‌پردازان در ایران ما، چندجانبه است و تنها محدود به عرصه‌ی خاص ادبیات - شعر، داستان و رمان - دهه‌ی ۶۰ و پس از آن نیست. ادبیاتی با بازتاب کم‌رنگ رنج‌های جانکاه اجتماعی - سیاسی. در آن ادبیات نمی‌بینیم یا کم می‌بینیم روایت زندان و شکنجه و کشتار بزرگ زندانیان سیاسی را از آن گونه‌ی همدلانه و غمگسارانه‌ی بازتاب یافته در نوشته‌های علی‌اشرف درویشیان، نسیم خاکسار، اکبر سردوزامی.

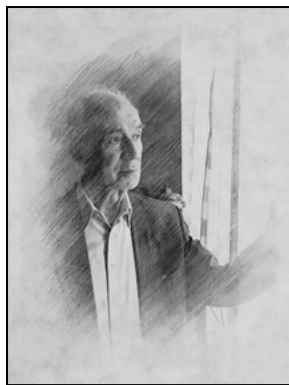
در این زمانه‌ی فروریزی بنیادهای فکری - سیاسی پیشین و گسست پیوندها، ادبیات سیاسی ما - از هر

دست - کم فروغ مانده‌ست و بنیادهای اندیشه بی‌پشتوانه.

باری و اما در این سال‌های گسست پیوند و با دشواری‌های تبعید، باقر مؤمنی، همپای شمارانی دیگر از روشنفکران و پژوهشگران، دگرگونی‌های فرهنگی و اجتماعی - سیاسی ایران معاصر را همچنان دنبال کرده است. کتاب پُربرگ «دین و دولت در عصر مشروطیت» نمونه‌ای از این کوشش و کنکاش. از پرداختن به کتاب‌ها و بسیار نوشته‌های مؤمنی در تبعید درمی‌گذرم که بر تارک آن «همراه با انقلاب از درخت سخن بگو» خود می‌نمایاند و «دنیای ارانی» و «راهیان خطر».

زندگی‌نامه‌ی سیاسی باقر مؤمنی، آن نیز دفتری‌ست پُر برگ و پُرنج در مبارزه با ناعدالتی، دیکتاتوری، واپس‌ماندگی فکری سیاسی و اجتماعی، فقر و جهل و بی‌سوادی.

راهی که باقر مؤمنی با غرور پیموده است برای برابری و رهایی مردمان و آزادی و استقلال ایران، راهی بوده است طولانی، هموار و ناهموار، هم بر فراز و هم در فرود! در همه حالی اما او ایستاده بر سر عهد خود با خویشان خویش.



مهرداد وهابی

استاد (اگرژی) اقتصاد در دانشگاه پاریس ۱۳ و پژوهشگر چپ‌گرا در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی. مهرداد وهابی ده‌ها مقاله و چند کتاب به زبان‌های انگلیسی و فرانسه درباره‌ی اقتصاد سیاسی انتشار داده که در آن‌ها به نقش اقتصادی دولت پرداخته و مقوله‌ی تازه و کمتر شناخته‌شده‌ی «نیروی ویرانگر» و «غارت» در اقتصاد جمهوری اسلامی را طرح کرده است. او نویسنده‌ی ده‌ها مقاله و چند کتاب درباره‌ی مسائل سیاسی و فکری ایران معاصر است؛ از جمله از نویسندگان: *جزوه‌ی از اصلاحات تا براندازی: تنگناها و چشم‌اندازها* (۱۳۸۳) است و نیز: *به زبان قانون* (۱۳۹۵) هم‌قلم با ناصر مهاجر.

اندیشه‌های کمونیستی مؤمنی، تجدد و نقد غرب‌زدگی

برای شنیدن گفتار مهرداد وهابی، [اینجا](#) کلیک کنید.



رضا اکرمی

کنشگر سیاسی چپ و تحلیل‌گر مسائل سیاسی ایران. درباره‌ی خودش می‌نویسد: «رویداد سیاه‌کل منشاء رویکرد من و شماری از دوستانم بود به سمت ایجاد محفلی در هواداری از چریک‌های فدایی خلق ایران. در سال ۱۳۵۴، همراه تعدادی از رفقا دستگیر شدیم. انقلاب ما را آزاد کرد و همزمان در خود فروبرد. از بهمن ۱۳۵۷ در کادر جنبش فدایی در سطوح مختلف فعالیت کرده‌ام و شریک در انشعاب‌ها و وحدت‌های اجزایی از آن شدم. خودم را متعلق به نیروی اجتماعی چپ می‌شناسم و همچنان پایبند به ارزش‌های جمهوری، دموکراسی، لائیسیت، عدالت و استقلال کشور که مبانی جمهوری خواهان دموکرات و لائیک بود که در شکل‌گیری و دوره‌ی نخست زندگی آن مشارکت فعال داشتم.»

باید افزود که مقالات رضا اکرمی در نشریه‌های اتحاد کار، عصر نو و اخبار روز انتشار یافته است. ایشان چند سال، هر هفته رویدادهای سیاسی ایران را در تلویزیون فارسی‌زبان تیشک در فرانسه ارائه می‌دادند.

مؤمنی، کنشگر سیاسی

اگر در سال‌های پایانی دهه‌ی چهل به کتاب‌خوانی روی آورده باشی و با تمایل چپ، به عرصه‌ی سیاسی و فرهنگی ایران پا گذاشته باشی، حتماً با نام باقر مؤمنی و یا کتاب ایران در آستانه‌ی انقلاب مشروطیت او آشنا هستی.

اما افق دید من نسبت به تاریخ و حتا می‌توانم بگویم با ماتریالیسم تاریخی زمانی بازتر شد که به چهار جلد کتاب تاریخ جهان باستان و تاریخ قرون وسطی، دسترسی پیدا کردم؛ اولی، با ترجمه‌ی باقر مؤمنی و صادق انصاری و بقیه با ترجمه‌ی باقر مؤمنی و همکاری آقایان علی‌الله همدانی و صادق انصاری. شاید بد نباشد یادآوری کنم که از خوبی یا بدی روزگار، آشنایی با این کتاب‌ها هم‌زمان است با دوران حبس من در بند ۲ و ۳ زندان قصر در سال ۱۳۵۶؛ زمانی که وقت بسیار بود و دوستان همدل و هم‌فکر هم فراوان داشتم. نه تنها مطالعه، بلکه بحث و گفتگو پیرامون هر صفحه و هر مقوله‌ی آن، با هیچ محدودیتی روبه‌رو نبود.

در ماه‌های منتهی به انقلاب از زندان آزاد می‌شوم. فضای جامعه باز شده و شعرا و نویسندگان، شب‌های شعر دارند و سخنرانی و داستان‌خوانی. آنچه در شب شعر انستیتو گوته گذشته است دیگر چنان طنین‌انداز است که برخی آن را جرقه‌ی گر گرفتن جنبش مردم می‌دانند.

اگرچه نام و شعر سعید سلطان‌پور، هم‌بندی سابق و شاعر انقلابی، شوری کم‌نظیر در ما برانگیخته است، اما سخنانِ نویسندگان، پژوهشگران، تاریخ‌نگاران و کنشگران سیاسی همچون باقر مؤمنی که از کورانِ پُرتلاطم سال‌های قدرتمندی چپ، در صحنه‌ی تحولات اجتماعی و سیاسی گذر کرده‌اند و کودتای سلطنتی - آمریکایی و همچنین دوران خفقان و دیکتاتوری پس از آن را تجربه کرده‌اند، آموزه‌های بسیاری برای نسل ما دارد. نسلی که به دامن یک قیام تمام عیار پرتاب شده است و توشه‌ی سیاست‌ورزی و کار سازمان‌گرا نه‌اش اندک است.

من به‌عنوان عضوی از خانواده جنبش فدایی می‌شنوم که روشنفکران، هنرمندان و فعالین سیاسی مستقل بسیاری هستند که مایلند به این جنبش نوپا بپیوندند که به‌نوعی بند نافش را از نیای تاریخی‌اش - حزب توده - بریده است. اما متأسفانه زبان مشترک یافت نمی‌شود و بی‌تردید کم‌تجربگی ما در این زمینه هم بی‌تأثیر نبوده است.

باقر مؤمنی یکی از آن شخصیت‌های چپ صاحب‌نام است که اگرچه از دو دهه پیش و در سال‌های فترت حزب توده از آن حزب فاصله گرفت، اما همچنان بر آرمان‌های عدالت‌خواهانه حزب تأکید می‌کند و کمترین تردیدی بر درستی راهی که بر گزیده است ندارد. محرومیت ما از حضور چنین شخصیت‌هایی در صفوف سازمان فدائیان خلق البته مانع تلاش فکری و سیاسی به موازات هم نبوده است، اما انکار نمی‌توان کرد که بهره‌گیری نسل ما از تجربه و دانش فکری و عملی این عزیزان باز هم در محدوده‌ی مطالعه‌ی آثار آن‌ها و احیاناً جلسات بحث و گفتگو باقی می‌ماند و طبیعتاً از انتقال تجربه‌ی نسل قبل از خود محروم می‌مانیم و این امر به طور آشکاری در تصمیمات و اقدامات مسئولین وقت سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران و همین طور دیگر گروه‌های مبارز چپ آن روزها منعکس است. این در حالی است که باقر مؤمنی از جمله معدود مسئولین و فعالین سابق حزب توده است که نسبت به جنبش فدایی و حتا عملیاتِ چریکی مبارزان سیاه‌کل نظر مثبتی دارد. در اینجا از دیگر روشنفکران، شعرا و نویسندگان بزرگ همچون احمد شاملو و دیگران نام نمی‌برم، چون به مناسبت معینی در اینجا صحبت است و آن اینکه آقای باقر مؤمنی را همچنان که خود نیز بارها تأکید کرده است، بیشتر یک کنشگر سیاسی چپ و مبارز می‌شناسیم تا پژوهشگری که به گواه آثار نوشتاری خود، در متنوع‌ترین عرصه‌های اجتماعی، تاریخی، سیاسی ایران و نیز نقش اسلام به طور عام و عملکرد آن در تحولات کشور، رساله و کتاب‌های پژوهشی بسیاری نوشته است.

و اما برای خود من آشنایی از نزدیک با باقر مؤمنی در فرانسه است که دست می‌دهد و از این مقطع است که به جنبه‌ی بسیار انسانی، عاطفی، صمیمیت در دوستی و اهمیت قائل شدن برای رفاقت و روابط دوستانه، علی‌رغم تفاوت نظری که می‌توان با او داشت، پی‌بردم. کمتر شخصیتی دیده‌ام که ضمن

پایبندی بر دیدگاه ایدئولوژیک و سمت‌گیری اجتماعی‌ای که از سنین نوجوانی تاکنون داشته است، دارای تماس و روابط باز، شفاف و مباحثه‌انگیز با طیف گسترده‌ای از احزاب، سازمان‌ها و به‌ویژه اشخاص باشد؛ البته از خانواده‌ی اپوزیسیون دو رژیم شاه و شیخ. او در جمع، سرخوش است و از تنهایی بیزار. خواه جشن و شادی باشد و یا جلسه مباحثه و آکسیون اعتراضی.

بارها دیده‌ام که در جریان یک بحث و ردِ آنچه قبول نداشته، در مقابل دوستش عصبی شده است، اما ساعتی بعد بدون ذره‌ای عقب‌نشینی از نظر خود، به فضای کاملاً گرم و صمیمانه‌ای که پیش از گفتگو بوده بازگشته و هیچ جای رنجشی هم برای رفیقش بازنگذاشته است.

باقر در خارج از کشور هیچ‌وقت جا نیفتاد و می‌دانم که در برخی مقاطع، به‌ویژه آنگاه که جامعه‌ی ایران را تب‌وتاب می‌گیرد و یا مقاطعی که چهره‌ی زشت و جنگ‌طلبانه برخی دول جهان بر وجدان انسان‌دوستانه، آزادی‌خواهانه و ظلم‌ستیزانه او فشار مضاعف وارد می‌کند، فضای خارج برای او بدجور دشوار می‌شود. یادم است از همان سال‌های اولیه‌ی آشنایی، بارها پیرامون مقوله‌ی تبعید و مهاجرت به گفتگو نشستیم. برای من هم دوری از کشور سخت بوده است؛ اما از زاویه‌ی تلاش‌های سیاسی مرتبط با ایران، تصویری متفاوت نسبت به او داشته‌ام. فکر می‌کردم با امکانات تماس و خبرگیری‌ای که امروز در اختیار ماست، می‌توان در خارج بود و در تحولات سیاسی و اجتماعی داخل کشور مشارکت داشت. استدلالم در برابر او این بود که: نمونه‌هایی که شما از رفتار رهبران حزب توده در سال‌های تبعید می‌گویید، بخشاً زائیده‌ی آن زمان و به‌ویژه زندگی در کشورهای بلوک شرق است که درب‌شان تقریباً بر روی سایر ایرانیان بسته بود. باقر مؤمنی بارها تأکید می‌کرد و هنوز هم می‌کند که این معضلی عمومی است و بدون حضور در جامعه، نه تنها نقشی فراتر از برخی کارهای فکری - نظری نمی‌توانید داشته باشید، بلکه در صفوف خود نیز دچار انشعاب و انشقاق خواهید شد. و جالب است بدانیم که علی‌رغم این نگاه واقع‌بیانانه، او لحظه‌ای از تقویت تلاش‌های همین اپوزیسیون کوتاهی نکرده است. از تلاش‌ها در همان سال‌های نخست خروج از کشور برای ایجاد جبهه‌ای از نیروهای چپ گرفته تا حضور در هر تظاهرات، گردهمایی و مجمعی که انجمن‌های دمکراتیک، تشکل‌های چپ و جمهوری‌خواه و یا گروه‌های مدافع حقوق بشر داشته‌اند.

سرماي زمستان و گرماي تابستان و برخی تنگ‌نظری‌های محفلی و فرقه‌ای هر از گاه، برخی از ما جوان‌ترها را از حضور در این اجتماعات بازداشته است؛ اما آقای مؤمنی همواره پشتیبان و شرکت‌کننده در هر حرکت اعتراضی بوده است. گذشته از همان خصلت مبارزاتی و کنشگری سیاسی، شاید یکی از دلایل این رفتار، بیزاری او از نالیدن و کاشتن بذر ناامیدی‌ست. اصولاً نالیدن در فرهنگ باقر مؤمنی جایی ندارد. باید با او بسیار نزدیک بود تا دریافت که رفتن اکرم خانم، این همسر به تمام معنا عاشق

و همراه و همدم ، چه شوک بزرگ و چه خلاً جبران‌ناپذیری برای او بوده است . دائم به یاد می‌آورد اکرم خانم چگونه می‌کوشید تمام وسایل کار و زندگی را به نحوی فراهم کند که او با مشکلی روبه‌رو نشود و مؤمنی بتواند کارهای پژوهشی‌اش را به سر منزل مقصود برساند. وظیفه‌ای که امروز با تمام خلوص قلب بر دوش انوشه این فرزند نازنین است.

حال که صحبت از همسر شد جا دارد از جشن تولد هشتاد سالگی باقر یاد کنم که مبتکر آن اکرم خانم بود و به همت برخی دیگر از دوستان در فرهنگ‌سرای پویا برگزار شد. جمعی چهل پنجاه نفره از دوستان خانوادگی مؤمنی آن شب را گرامی داشتند. در همان شب یکی از مجموعه کتاب‌های باقر به نام *راهیان خطر* هم به دنیای کتاب آمد که سرگذشت هفت شخصیت اندیشمند، هنرمند و سیاسی ایران است، همچون تقی ارانی، رضا رادمنش و سعید سلطان‌پور و... در آن شب با یادآوری جشن کوچک‌تری که پنج سال پیش‌تر از آن برای تولدش گرفته بودیم، به او گفتم: هر پنج سال در انتظار جشن دیگری باش، وعده‌ی ما در صد سالگی تو. پس باقر جان تولد، زندگی، تلاش صمیمانه و بی‌وقفه تو در راه مردمی که همواره دلت برای آن‌ها طپیده است برخوردت و ما مبارک باد.

عمرت بلند، به امید اینکه جشن سالروز صد سالگی‌ات را در تهران و یا اگر رخصتی بدهی در خانه‌ی پدری و مادری، در کرمانشاه، شهر عشاق، شهر شیرین‌ها و فرهادها، برگزار کنیم. به امید آن روز.



تورج اتابکی

تورج اتابکی، استاد و پژوهشگر ارشد پژوهش‌های بین‌المللی تاریخ اجتماعی در هلند است و مدیر بخش غرب آسیا و شمال آفریقا در این مؤسسه. تورج اتابکی دانش‌آموخته‌ی فیزیک نظری و تاریخ است در دانشگاه‌های لندن و اوترخت هلند و از سال ۱۹۸۵، به تدریس تاریخ پرداخته؛ نخست در دانشگاه اوترخت و سپس در دانشگاه‌های آمستردام و لیden. حاصل سه دهه پژوهش‌های او در غرب آسیا و جنوب اتحاد جماهیر شوروی پیشین، تدوین مجموعه‌ای از کتاب‌ها و مقالاتی است درباره‌ی تاریخ اجتماعی این منطقه در دو قرن اخیر. پهنه‌ی پژوهش‌های تورج اتابکی، فلسفه تاریخ، تاریخ‌نگاری و تاریخ اجتماعی‌ست با تمرکز بر تاریخ اجتماعی کار، همچنین تجدد و فرودستان. از آخرین کتاب‌های او به زبان فارسی *راهی دیگر* است در همکاری تنگاتنگ با ناصر مهاجر.

باقر مؤمنی و تاریخ‌نگاری معاصر ایران

اگر وقایع‌نگاری و روایت‌پردازی را علم نمی‌دانیم، تاریخ‌نگاری علم است و چون دیگر علوم اجتماعی بر بستر رهیافت یا رهیافت‌های نظری و با تکیه بر روش‌های گونه‌گون پژوهشی متعین می‌شود. اگر کار تاریخ‌نگار نه بازسازی گذشته، که تولید دانش درباره‌ی گذشته است، تاریخ‌پرداز کمتر توجهی به رهیافت نظری و تاریخ پژوهشی روشمند دارد و بیشتر این مصلحت روز یا گاه تفنن است که او را به تقویم روایتی بیشتر تک‌سویه از گذشته وامی‌دارد. تاریخ‌پردازی با هدف مشروعیت و حقانیت بخشیدن به رفتار امروز شکل می‌گیرد، به آنچه امروز جاری است و یا قرار است جاری شود. تاریخ‌پردازی ایدئولوژیک با هدف رسیدن و تحقق خوانشی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، تلاش بر این دارد تا روایتی از گذشته را به دست بدهد که پسند و خورند این خوانش باشد. پس گذشته دست‌کاری یا مهندسی می‌شود، آن هم با قبول گونه‌ای از فراموشی‌گزینشی، تا حافظه‌ی تاریخی دلخواه ساخته شود. نمونه‌هایی این تاریخ‌پردازی را هم در گذشته‌های دور داریم و هم در دوران معاصر. گویا ابوالفضل بیهقی، در ذکر **بر دار کردن حسنک وزیر**، هنگامی که دفتر رفتار خواجه بوسهل زوزنی را می‌نوشت، نگران بود که به مصلحت‌گرایی تاریخ‌پردازانه متهم نشود، آنجا که می‌گفت: «در تاریخی که می‌کنم سخنی نرانم که از

آن به تعصبی و تزیدی کشد و خوانندگان این تصنیف گویند شرم باد این پیر را»^۱. مصلحت‌گریزی، شناسه‌ی روشنفکری است. کاروان روشنفکری ایرانی از بی‌هقی تا امروز راهیان اندک نداشته، از هر تبار اندیشگی و تعلق سیاسی و آیینی. من باقر مؤمنی مؤرخ را از رهروان این کاروان می‌شناسم.

از نوجوانی‌ام با نام و آثار باقر مؤمنی آشنا بودم. در جمع راویان تاریخ ایران، باقر مؤمنی را پژوهشگر و مؤرخ‌ی کمونیست می‌شناختم که با تکیه و باور به درستی خوانش مارکسیستی از تاریخ، روایتی جانب‌دار از گذشته ایران به دست می‌داد. آن زمان برایم قید جانب‌دار در بررسی پژوهش‌های مؤمنی به این معنا بود که او با تعلق تباری به روشنفکران و روشنگران کمونیست ایران، خود را تخته‌بند مصلحت‌هایی می‌داند که در سپهر تاریخ‌نگاری، پژوهشگر را ملزم می‌کند تا با برجسته کردن بسترهایی از رخدادهای پیشین و یا به فراموشی سپردن پاره‌ای از این رخدادهای، زمینه را برای شکل دادن به گونه‌ای از حافظه‌ی تاریخی برای ما فراهم کند. حافظه‌ی تاریخی‌ای که خورند پیوست‌ها و گسست‌های حال و آینده باشد. به یک کلام دل سپردن به مصلحت‌گرایی آشنا.

ماه‌های پس از انقلاب ۱۳۵۷ اما مرا با چهره‌ی دیگری از مؤمنی آشنا کرد. چهره‌ای که من پیش‌تر نوجوان، غافل از دیدنش بودم. از پی انقلاب، مؤمنی را پژوهشگر کمونیستی یافتم که پرداخت مارکسیستی‌اش از گذشته، تنگناهای مصلحت را بر نمی‌تافت. هنگامی که بسیاری از یاران دیروزش به حزب توده پیوستند یا بازپیوستند و مصلحت را در توجیه رفتار این حزب دیدند، مؤمنی با نقد گذشته و حال حزب توده، اصالت قلم را در استقلال اندیشه یافت و در پاسخ به این پرسش که «شایع است که شما به کمونیسم اروپایی گرایش دارید» چنین گفت:

«من چیزی به نام کمونیسم اروپایی نمی‌شناسم، اما اگر مقصود بعضی از احزاب کمونیست اروپایی باشد که می‌خواهند تحلیل‌های خودشان را داشته باشند و حزب بزرگ‌تر برای آن‌ها تکلیف تعیین نکند، نظر من این است که هر حزب کمونیستی باید تحلیل و سیاست مستقل خود را پی‌ریزی کند. این اعتقاد را من همیشه داشته‌ام و تازگی هم ندارد»^۲.

با چنین بازشناختی از مؤمنی بود که پژوهش‌هایش، به‌ویژه در تبعید و در همکاری با محفل‌ها و جریان‌های چپ نو و از جمله همکاری‌اش با نشریه‌هایی چون آغازی نو، آرش و نقطه، برایم نشانه‌ای شد از نحله‌ای از اندیشه‌ی چپ در ایران که او پیرواش بود و هست که نه تنها در نقد جباریت حاکم

۱ ابوالفضل بی‌هقی، تاریخ بی‌هقی، به تصحیح دکتر فیاض، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۵۰، صص ۲۲۱-۲۲۲

۲ گفتگویی با باقر مؤمنی، تهران مصور، سال ۳۷، شماره‌ی ۲۸، ۱۲ مرداد ۱۳۵۸، صص ۲۲-۲۸

بی‌پرواست، بلکه نقد روشنگرانه‌اش، مصلحتی نیز در نپرداختن به کارنامه محکوم نمی‌شناسد. خرد نقاد در جامعیتش جان‌مایه‌ی روشنفکری مؤمنی است. خرد نقاد که شناسه‌ی گزیرناپذیر تجدد یا نوآوری است. سال‌ها پیش در دیداری از او شنیدم که پیروان هر نحله‌ای از اندیشه، از جمله کمونیسم، بیش و پیش از دیگران رسالت نقد کارنامه‌ی خود را دارند. این رسالت، به گفته‌ی او، رسالتی روشنفکرانه است که از مرزهای مصلحت‌سیاست بسیار فراتر می‌رود. گفت نمی‌توان مؤرخ بود و به مصلحت، تاریخ‌پردازی را در مقام تاریخ‌نگاری نشانند.

بررسی جدی کارنامه‌ی قلمی مؤمنی، از ایران در آستانه‌ی انقلاب مشروطیت که برگرفته از رساله‌ی پایان‌نامه دانشگاهی‌اش بود تا روند پیدایش *الله در قرآن* که به گمانم آخرین پژوهشش باشد را در این گفتار کوتاه پانزده دقیقه‌ای نمی‌توان انجام داد. با اشاره‌ای به یادداشت کوتاهش بر پیشانی ایران در آستانه انقلاب مشروطیت آغاز کنم و سپس نگاهی داشته باشم گذرا بر پیش‌گفتار تاریخ و سیاست که مجموعه‌ای است از مقالات او.

در یادداشت کوتاه بر ایران در آستانه انقلاب مشروطیت که تاریخ نشر ۱۳۵۰ خورشیدی را دارد، مؤمنی مدعی است که: «جنبش مشروطیت ایران، همیشه از راست بی‌بها شده است، و چون تحلیل علمی از آن به عمل نیامده، چپ نیز آن را سرسری گرفته است.»^۳ مؤمنی در این اثر، در بازبینی کوتاه خود، نگاه بر زمینه‌های اجتماعی جنبش مشروطیت دارد، او اما در کارهای بعدی‌اش به تدریج از این زمینه فاصله می‌گیرد و بیشتر بر تحول و تطور اندیشه متمرکز می‌شود. اندیشه روشنگری.

مؤمنی به بازنشر آثار و تحلیل آرا و عقاید پیشکسوتان تجدد و حرکت قانون‌خواهی در ایران می‌نشیند. از تمثیلات و مکتوبات و دیگر آثار میرزا فتحعلی آخوندزاده و رساله‌ی موسوم به یک کلمه یوسف خان مستشارالدوله تبریزی گرفته تا سیاحتنامه‌ی ابراهیم بیگ زین‌العابدین مراغه‌ای و *مسالک المحسنین* و کتاب احمد عبدالرحیم طالبوف تبریزی و *صور اسرافیل* میرزا جهانگیر خان. کاروانی از نویسندگان عصر روشنگری ایران. عصری که با مهر نهضت مشروطه‌خواهی برپیشانی آغاز می‌شود و آهسته، اما پیوسته همچنان متعهد به انجام رسالت خویش است. مؤمنی در ادامه‌ی پژوهش‌های خود، به‌ویژه پژوهش‌های دوران تبعیدش، و به‌ویژه در پژوهش‌هایی که در سپهر اسلام‌شناسی انجام داده، آنگاه که به نقد دین و حاکمیت متکی به آن می‌نشیند، خود شولای روشنفکر عصر روشنگری ایران را به تن می‌کند. این شولا، هرچند از متن روشنگری عصر مشروطه رنگ گرفته، اما تندی رنگ دورانی را دارد که حکومتی فقیه سالار بر ایران حاکم است. این رهیافت بی‌تردید متأثر از زمانه است. اما تأثیرپذیری مؤمنی از زمانه از جنسی دیگر است، که می‌بینیم.

۳ باقر مؤمنی، *ایران در آستانه انقلاب مشروطیت، صدای معاصر*، تهران ۱۳۵۰، ص ۶

مؤمنی تأثیر زمان را خود باور دارد، وقتی می‌گوید: «تاریخ‌نویسی هم مانند هر رشته‌ی دیگر دانش بشری در حال تحول و تکامل است و یک مؤرخ امروزی در موقع معین اجتماعی، یک حادثه را متفاوت با یک مؤرخ در همان موقعیت اجتماعی در زمان‌های دیگر می‌بیند و تحلیل می‌کند.»^۴ امروزی دیدن گذشته اما سبب نمی‌شود که مؤمنی نگرانی‌اش را از «حال کردن گذشته» و «سیاست‌زدگی» در تاریخ‌نویسی ایران پنهان کند. این یکی از بُن‌مایه‌های اندیشگی مؤمنی است در تاریخ‌نگاری‌اش. اجازه بدهید در این گفتار کوتاه و در تحلیل تاریخ‌نگاری مؤمنی به این دو سازه بسنده کنم، آن هم به اشاره‌ی مؤمنی: «حال کردن گذشته» و «سیاست‌زدگی» و در هم‌آمیختگی این دو سازه.

به داوری مؤمنی «بیماری تازه‌ای در تاریخ‌نویسی معاصر ایران به وجود آمده است که [در پی] حال کردن گذشته است و یا ایجاد وحدت میان گذشته و حال است... به این معنی که بسیاری از صاحب‌نظران چنان سیاست و تاریخ را در هم می‌آمیزند که حوادث صد سال اخیر را به منزله‌ی حوادث امروزی نگاه و تحلیل داوری می‌کنند».^۵ مؤمنی اما این بیماری را تنها ویژه‌ی یک گروه معین از صاحبان اندیشه و روشنفکران نمی‌داند، «فی‌المثل روشنفکران وابسته به بورژوازی و خرده بورژوازی، بلکه گاه در کار مارکسیست‌ها هم این اختلاط و امتزاج با تمام عواقب و آثارش دیده می‌شود».^۶ اما ریشه یا ریشه‌های این بیماری کجاست؟ باقر مؤمنی، انگشت را به سوی سیاست‌زدگی می‌برد و به درستی مدعی است که تاریخ‌پردازان «تاریخ را با سیاست عوضی می‌گیرند و به جای تحلیل و داوری درباره‌ی یک حادثه یا پدیده تاریخی، در برابر آن موضع‌گیری سیاسی می‌کنند؛ به نحوی که در یک کلمه می‌توان گفت، تاریخ‌نویسان ایرانی [همان تاریخ‌پردازان] غالباً سیاست‌زده‌اند.»^۷

اما در سپهر کنشگری سیاسی و پیوندش با بازخوانی گذشته، گفتنی است که مؤمنی مؤرخ شاید بیش از همه‌ی مؤرخان هم‌سن و سال خود سیاسی باشد. مورخی کمونیست که کنشگری سیاسی را در کارنامه‌اش کم ندارد. اما او عمیقاً به تفاوت میان سیاسی بودن و سیاست‌زده بودن، پایبند است. در سپهر کنشگری سیاسی، او مدعی است «آن کس که به گذشته به صورت تاریخ نگاه نمی‌کند و تحلیل تاریخی منطقی از آن به دست نمی‌دهد و با آن برخورد سیاسی می‌کند، همان اشتباهات و خطاهای گذشته را به شکل بدتری تکرار می‌کند».^۸ تاریخی کردن گذشته، برای مؤمنی البته به معنای سپردن گذشته به تاریخ نیست. می‌توان با گذشته فاصله گرفت و نگرشی تاریخی به آن داشت و تحلیلی علمی

۴ باقر مؤمنی، *تاریخ و سیاست*، ناشر مؤلف، کلن ۱۳۸۷، ص ۷

۵ همان جا، صص ۱۱-۱۰

۶ همان جا، ص ۱۱

۷ همان جا

۸ همان جا، ص ۱۸

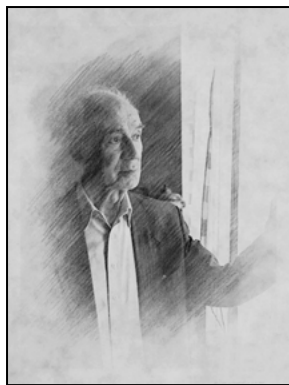
از انجام و فرجامش به دست داد. یا آنکه غرقه در آن شد و با خوانشی پرداخته شده از دیروز، هویتی برای کُنش امروز به دست داد. اینجاست که مؤمنی زنهار می‌دهد که «یک سلطنت‌طلب، یک مصدقی و یک توده‌ای اگر به تحلیل منطقی و غیر عاطفی تاریخی در مورد گذشته دست نزنند و از درس‌های آن پند نگیرند، در واقع فقط در جا زده‌اند و تاریخ از سر آنان خواهد گذشت و آن‌ها را در زیر گام‌های سنگین خود له خواهد کرد. کمااینکه نیروهایی که در جریان انقلاب ۵۷ از گذشته بجا مانده بودند و با همان کوله‌بارهای کهنه گذشته به میدان آمدند، نه تنها به انقلاب لطمات اساسی زدند، بلکه خود نیز در جریان حوادث با سرشکستگی از میدان رانده شدند.»^۹

جان کلام مؤمنی که برخاسته از نگرش او به تاریخ‌نگاری و سیاست است را نیز اینجا بیاورم و به این گفتار پایان دهم: «با تبدیل گذشته به حال و تاریخ به سیاست، در واقع ما به توجیه خطاهای گذشته خود و گذشتگان خود و تخطئه‌ی کارهای درست دیگران و دیگراندیشان می‌پردازیم و به این ترتیب گذشته و حال، هر دو را مسخ می‌کنیم. گذشته را نه باید به دست فراموشی سپرد و نه آن را تخطئه یا توجیه کرد. گذشته‌ی تاریخی را باید تحلیل کرد و برای ساختن آینده از آن درس آموخت.»^{۱۰}

در کتابی که امروز به همت دوست پُرکار و خوبم، ناصر مهاجر، در ستایش کارنامه‌ی باقر مؤمنی از چاپ در آمده، در سهم کوچکم تلاش کرده‌ام تا نمونه‌ای خُرد، اما با جزئیات، از شناسه‌ای از شناسه‌های اندیشگی و تاریخ‌نگاری مؤمنی به دست بدهم. تأییدی بر این ادعای او که نمی‌توان مؤرخ بود و سیاست‌زده شد و به مصلحت، تاریخ‌پردازی را در مقام تاریخ‌نگاری نشانده. مرور بیشتر بر کارهای مؤمنی برای زمان و مجالی دیگر.

۹ همان جا

۱۰ همان جا، ص ۲۰



محسن یلفانی

محسن یلفانی، نویسنده، نمایشنامه‌نویس و کارگردان تئاتر را همه می‌شناسیم. نمایشنامه‌ی *آموزگارانش* رویداد هنری مهمی بود در پایان دهه‌ی چهل خورشیدی. او دستی هم در ترجمه داشته است. از بنیانگذاران نشریه چشم‌انداز است. در سال‌های اخیر و در دوره‌ی جدید نشریه‌ی میهن، عضو هیئت تحریری این نشریه اینترنتی بوده است. محسن یلفانی را باید از پرکارترین نمایش‌نویس‌های تبعید دانست. از کارهای مهمش می‌توانیم به این آثار اشاره کنیم: *قوی‌تر از شب* (۱۳۶۹) در *انتظار سحر* (۱۳۷۴)، *میهمان چند روزه* (۱۳۷۸)، *آخرین مسافر شب* (۱۳۹۱) و *سرای بیم و امید* (۱۳۹۱). امیدواریم که به زودی نیز بهار هر سال، کار آخرش به انتشار برسد.

در ستایش پایداری و بردباری

باقر مؤمنی عمری را که صمیمانه آرزو می‌کنم هرچه طولانی‌تر و پربارتر باشد در پی تحقق آرمانی گذرانده است که با گذشت زمان هرچه دورتر و دور از دسترس‌تر شده است. او در آغاز با جمعی مصمم و مطمئن و پُرشمار در این راه گام نهاد؛ اما با گذشت زمان و پیچ‌ها و چرخش‌های آن، تنها و تنها تر شد. به آسانی می‌توان دریافت که دست به دست دادن دوری و تنهایی، پایداری و وفاداری را به چه آزمایش دشواری تبدیل می‌کند.

راست است که در این تلاش طولانی هم مفهوم و تعریف این آرمان صیقل خورده و انعطاف‌پذیرتر شده و هم راه و روش رسیدن - احتمالی - به آن تصحیح و تعدیل گردیده است. این انعطاف و تصحیح تا آنجا پیش رفته که نزد بسیاری از مردمان اثر چندانی از اعتبار این آرمان باقی نمانده. در برابر، حضور ذهن و توانایی دریافت و برآورد وضعیت‌های جدید و متفاوت، همراه با بردباری و رواداری، به باقر مؤمنی امکان داده تا دچار عوارض «ایمان خلل‌ناپذیر» نشود. این دگرگونی‌ها را از صافی خرد و انصاف بگذرانند و با وارد کردن آن‌ها همراه با آثار و عوارض‌شان در محاسبات خود، به راه ادامه دهد.

با این حال این پرسش همچنان باقی است: آیا در وضعیت امروز که نظامی یکسر مغایر و متضاد با همان آرمان بر جهان حاکم است، و به‌رغم تلاطم و آشفتگی دائمی و بحران‌های دائمی و پیش‌بینی‌ناپذیرش همچنان به سلطه‌ی بلامنازع خود ادامه می‌دهد، و این سلطه را بنا به همه‌ی شواهد همچنان حفظ

خواهد کرد، و در مقابل، هیچ نشانه‌ی مؤثر و ملموسی از تغییر آن موجود نیست، چگونه می‌توان به آرمانی که کارکردِ حداقلش انکار و نفی و نابودی همین نظام است، دل بست؟ آیا این دلبستگی بیشتر از مقوله‌ی امیدواری‌ها و دل‌خوش‌داشتن‌های همان «ایمان خلل‌ناپذیر»، یا بدتر از آن، بهانه‌ای برای کنارکشیدن و پرهیز از درافتادن با چالش‌ها و آزمایش‌هایی که همین نظام موجود می‌طلبد، نیست؟ چالش‌ها و آزمایش‌هایی که شایستگی و توانایی شخص ما را می‌سنجند و حق و حقوق و جایگاه درخور ما را با سختی یک آزمایش گریزناپذیر و سخت‌گیری یک داور بی‌گذشت و بی‌اعتنا تعیین می‌کنند؟ با پرهیز از به کارگرفتن اصطلاحات و تعریف‌هایی که به دلایل گوناگون، هم در تجربه‌های تاریخی و هم در جدل‌های فکری، یا اعتبار خود را از دست داده‌اند و یا از اجماع و وفاق گذشته برخوردار نیستند، می‌توان آرمانی را که باقر مؤمنی برای آن می‌کوشد «تحقق فرد در جمع و تحقق جمع در فرد یا تحقق هم‌زمان و هماهنگ این هر دو با هم» تعریف کرد.

این فکر، یا این «ایده‌آل»، از خشم و نارضایی و سرخوردگی از نظام حاکم، همچنان که از نظام‌های پیشین، برنمی‌خیزد. این فکر، ریشه‌ها و انگیزه‌های عمیق‌تر و نیرومندتری دارد. فرد و جمع، با همه‌ی تعبیرهایی که در خود دارند و با همه‌ی معانی‌ای که به همراه می‌آورند، دو وجه یا دو خصلت از انسان یا از انسانیت‌اند. پی‌بردن به جدایی از طبیعت، که لزوماً آگاهی بر تفاوت با آن را در پی آورد، امری یا رویدادی جمعی بود. با اذعان به تفاوت افراد، می‌توان تصور کرد و پذیرفت که برخی زودتر به چنین آگاهی‌ای دست یافتند. به همین آسانی می‌توان پذیرفت که این تفاوت فردی، پیوند جمعی را انکار نکرد. موجودیت و زیست فرد، جز در جمع نه ممکن بود نه به تصور درمی‌آمد.

سلطه بر طبیعت، که پس از شناخت تمایز با آن گریزناپذیر بود، به این تصور امکان تحقق بخشید. از آن پس که آغاز تاریخش می‌دانند، روند جدایی، و بیش از آن، رو در رویی فرد و جمع آغاز شد و در هر مرحله و با هر پیشرفت در چیرگی بر طبیعت، شدت گرفت. پیشرفت و ترقی مهارناپذیر، انبوهی از آئین‌ها و سنت‌ها و آموزش‌ها و قانون‌ها در پی آورد تا این جدایی و رودرویی را نهادی کنند و «طبیعی» جلوه دهند: امروز دریافت اکثریت بزرگ مردم از فردگرایی رودرویی فرد با جمع است؛ تفاوت افراد را منشأ و دلیل امتیاز و برتری برخی بر برخی دیگر می‌شمرند؛ «شایسته‌سالاری» را می‌پذیرند؛ جیره‌خواری از ریخت و پاش ثروتمندان را از پاسخ‌های معتبر برای رفع و رجوع فقر و احتیاج می‌دانند؛ چرخه‌ی «مصرف - رشد - رونق» را گریزناپذیر می‌شمرند و پیشرفت و ترقی را بدون آن غیرممکن می‌دانند؛... با نظر داشتن به این وضعیت، که تنها اشاره‌هایی بدان رفت، می‌توان کسی نظیر باقر مؤمنی و جایگاهش را دریافت. این وضعیت، با اجماعی که بر آن تحمیل شده، باقر مؤمنی را فردی از خانواده یا «گونه»‌ای، نه فقط تنها، که در حال انقراض می‌داند و می‌خواهد.

باقر مؤمنی زمانی در راهی که همواره بدان وفادار ماند گام نهاد، که مراحل پیش رو - فردا - بس روشن و اطمینان بخش و امیدوارکننده می نمود. بخش بزرگی از جهان در نبرد با نیرویی که انسان را تنها و در بندگی می خواست، پیروز و سربلند به نظر می رسید. اندک زمانی بعد بخش های بزرگ تری از جامعه ی جهانی خوش بینانه به این اردوگاه پیوست. هنوز نتایج هولناک این خوش بینی شتاب زده بر ملا نشده بود. از سوی دیگر، در عالم ذهن، تصور بر این بود که سرنوشت انسان از جبر گریزناپذیری پیروی می کند که هیچ نیرویی توانایی مقاومت را در برابر آن ندارد. ارتجاع، نظم مبتنی بر رو در رویی فرد و جمع، همچنان سرسختانه مقاومت می کرد و سرگذشت خود باقر مؤمنی شاهدهی بر آن است که از زخم و ضربه زدن بر کسانی که به مصافش می رفتند، باکی نداشت. اما فرض مسلم در این تلقی خلاصه می شد که وظیفه ی مبارزان تنها شتاب بخشیدن به فرآیند گریزناپذیر تاریخ، یعنی پیش انداختن فردای روشن است.

دیر زمانی نیست که فکر یا تصور جبری بودن تاریخ، پذیرفتن مسیری از رشد و پیشرفت بی وقفه در آن، یا تشخیص حاکم بودن نوعی عقل یا معنا بر تحولات آن، به افسانه های ناشی از خوش بینی و ساده دلی تبدیل شده اند. تاریخ بشریت، بیشتر شبیه همان تعریفی است که شکسپیر از زندگی به دست داده است: «حکایتی آکنده از خشم و هیاهو از زبان یک دیوانه».

در دنیایی این چنین مهارناپذیر و در عین حال رام و سرسپرده، با گذشته ای آشفته و بی آینده ای فهمیدنی و اطمینان بخش، تنها وفادار ماندن هم به ناگزیری و هم به اصالت یگانگی و هماهنگی فرد و جمع، و کوشش در تحقق آن می تواند پرتوی بر افق تیره و تاری که در برابر ماست بیفکند. پایداری و بردباری باقر مؤمنی در راه چنین آرمانی از زندگی او حکایتی ساخته است «سرشار از شکیبایی و امید از زبان یک فرزانه».



باقر مؤمنی

سیاس

ناصر مهاجر از من خواست به عنوان نماینده‌ی «باقر مؤمنی» در این جلسه شرکت نمایم و از حضور شما سپاسگزاری کنم. اینکه می‌گویم به عنوان نماینده‌ی باقر مؤمنی، درست به این دلیل است که او آن طور که شما می‌شناختیدش، نزدیک به هشت سال است که همراه با مرگ همسرش همه را بدرود گفته است. بنا به نوشته‌ی ناصر مهاجر، اکرم به دنبال یک بیماری علاج‌ناپذیر در ۱۲ بهمن ۱۳۹۰ برابر با اول فوریه ۲۰۱۲ «چشم از جهان فرو می‌بندد» و به قول او «مرگ اکرم از مرزهای توانایی روحی باقر مؤمنی بسی فراتر می‌رود». (ص ۴۲ کتاب) و همان طور که اطلاع دارید به زندگی واقعی باقر مؤمنی به عنوان یک اهل قلم و فعال اجتماعی پایان می‌بخشد.

در مورد فراهم ساختن کتاب رهروی در راه بی‌پایان باز هم با آگاهی از نوشته‌ی ناصر مهاجر که من آن را عیناً نقل می‌کنم: «این کتاب ره‌آورد کار مشترک بنفشه مسعودی، ناصر رحیم‌خانی، سیروس جاویدی و ... [خود ناصر مهاجر] است. جستجوگری و راستی‌آزمایی‌های تا به آخر بنفشه مسعودی، بازخوانی‌های سنجش‌گرایانه، نکته‌بینی‌ها و نکته‌سنجی‌های تاریخی ناصر رحیم‌خانی، و سواس ادبی - نگارشی و جزئی‌نگری‌های سیروس جاویدی، و نیز پای‌بندی هماهنگ ... [این] چهار تن به اخلاق حرفه‌ای، [این کتاب را] پدید آورده است». و وظیفه‌ی من از جانب باقر مؤمنی نه تنها سپاس بلکه ابراز ستایش نسبت به این دوستان است.

اما درباره‌ی مجموعه‌ی ویژگی‌های این کتاب باید بگویم که از نظر من می‌توان آن را نوشته‌ای استثنایی خواند و برای نمونه در تأیید این نظر از تأثیر آن در وجود خودم یادآوری می‌کنم.

وقتی در عصر چهارشنبه ۲۵ سپتامبر ۲۰۱۹ کتاب به دستم رسید، فکر کردم پس از خوردن شام نگاهی گذرا به آن بیندازم. اما منظره و محتوای کتاب چنان مرا مجذوب کرد که این نگاه گذرا تا ساعت ۳ بعد از نصف شب ادامه یافت و در جریان آن من بی‌اختیار به خواب رفتم. و تنها ساعت حدود ۱۱ روز بعد، تلفن بنفشه بود که مرا از خواب بیدار کرد؛ و اینک در حضور شما هستم.

۲۸ سپتامبر ۲۰۱۹

راه‌های تهیه کتاب:

noghteh.org

تارنمای نشر نقطه

نیز کتابفروشی‌های ایرانی

در اروپا و ایالات متحده آمریکا



USA:

Noghteh
P.O. Box 8181
Berkeley, CA, 94707-8181
USA

Europe:

Noghteh
B.P. 157
94004 Créteil, Cedex
France

www.noghteh.org

ISBN: 978-0-9980861-8-7

